

مجله وب سایت آردا



شماره ۴
از دیهشت ۱۳۹۳

آردا گوشتا

بررسی آثار

تالکین

از دیدگاه فلسفی



داستانک

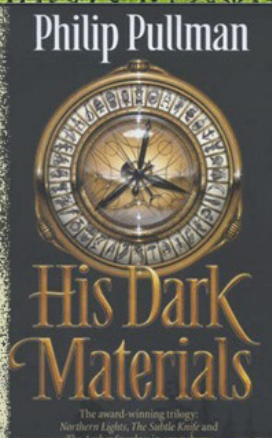
درد شیرین



بررسی

دوبله هی آثار تالکین

از دیدگاه * لرد الوند *



مصاحبه با کاربر LObeLia

کاربر لوبلیا در دی ماه ۹۱ در سایت آردا عضو گشت و با خود شیرینی به همراه آورد. در این شماره مصاحبه‌ای با ایشان صورت گرفته است



هاییت: سفری غیر منتظره

آیا تا به حال براتون سوال شده داستانی که در فیلم جریان داره، چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی به کتاب داره؟ چه نکاتی در فیلم هست؟ پس با مجله و قلم R-FAARAZON همراه باشید



فهرست عناوین

تالکین و فلسفه
 هایت سفری غیر منتظره
 بررسی دوبله آثار تالکین
 نیروی اهریمنی اش
 تد نسیت
 اشعار
 لحظاتی در عالم خیال
 بیوگرافی آنی لنکس
 درد شیرین
 تریون آردایی

۴
 ۹
 ۱۲
 ۱۶
 ۱۸
 ۲۲
 ۲۴
 ۲۶
 ۲۸
 ۳۰



سخن سردبیر

با سلام خدمت دوستان آردایی شماره چهارم مجله آردا کوشا به لطف خداوند متعال منتشر گشت، از تمامی شما عزیزان بخاطر همراهیتان متشکرم و امیدوار همچنان ما را همراهی نمایید شما را به خواندن این شماره دعوت می نمایم.

معصومه ش

همکاران این شماره

معصومه ش

حمید عظیمی

امین ظهور تبار

مسعود رضائی

ایمان ذاکری

وشاهین حسینی

کاربست: الهه

باتشکر از turambar

وتور

وسپاس فراوان از مرتضی آراسته

وکاربر SHIRE

ماست و از توانایی تفکر منطقی و دانش ما سرچشمه می گیرد؛ ولی این بدان معنا نیست که ما می توانیم لزوماً آن را کنترل کنیم. ما توانستیم قدرتمندترین منبع انرژی را در قالب انرژی هسته ای ایجاد کنیم اما پس ماند های این فرایند از بین رفتنی نیست؛ همان طور که تمام تکنولوژی ها و وابستگی های ما به آن ها.

– سه گونه دانش: سلسله مراتب وارونه جادوگران

” با پوزخند گفت: سفید! این فقط شروع کار است. پارچه سفید را می شود رنگ کرد. روی صفحه سفید می توان نوشت و نور سفید را می توان شکست.

من گفتم: کسی که چیزی را می شکند تا بفهمد که آن چیست، عقل را کنار گذاشته است.“

جی.آر.آر. تالکین، ارباب حلقه ها، کتاب دوم، شورای الوند

این نقل قول، که گندالف به عنوان بخشی از مشاجره اش با سارومان تعریف می کند، کلید فهم بهتر از دیدگاه تالکین نسبت به دانش و تعقل را به دست می دهد.

استاد به این موضوع در پاسخ کوتاهی که به یک فرد دانشگاهی که از او برای یک پروژه درباره آثارش کمک خواسته بود، اشاره می کند^۳. که نشان دهنده بیزاری او از نوعی تحلیل متن است که آن را تکه تکه می کند به جای آن که به عنوان یک کل به آن نگاه کند.

در لابلای صفحات سه گانه، چهار گونه دانش توصیف شده است. اولین و بدیهی ترین آن ها، آن چیزی که می توان آن را احساس عادی نامید. بهترین مثال از شخصیتی که این گونه دانش را به منصفه ظهور می گذارد، سموایز گمچی است. در واقع همین درک زمینی و معمولی او از خوب و بد و نصیحتی که پدرش به او کرده است، حامل حلقه را قادر می سازد تا ماموریتش را به انجام برساند.



بررسی آثار تالکین از دیدگاه فلسفی

– شکست مدرنیته: چگونه قدرت ما را به بردگی می گیرد؟

در دوران آغازین قرون وسطی، مردم تمایلی به سوزاندن جنگل ها یا تغییر مسیر رودخانه ها نداشتند. آن ها باور داشتند همه چیز آفریده خداوند است و بنابر این نباید تغییر داده شود. باور اینکه انسان می تواند آفریده های خدا را بهبود دهد، کفر آمیز تلقی می شد و هیچ گناهی بالاتر از کفر نبود؛ بنا بر این نه کانالی ساخته می شد و نه باتلاقی خشکانده می شد.

اما عقاید تغییر می کند و با رشد علم موقعیت بشر در جهان هستی دگرگون شد. دانشمندان شروع به تعبیری جدید از متون مقدس کردند و علنا اظهار داشتند که این وظیفه انسان است که از تمام توانایی هایش برای بالا بردن استاندارد زندگی بهره بگیرد.

مهمترین روش انجام ان کار خود دانش بود. از همان دوران های ابتدایی بشر، صنعتگران توانسته بودند ابزارآلاتی ابداع کنند که آن ها را قادر می ساخت تا از چوب و سنگ و وسایلی از ظروف آشپزخانه گرفته تا سلاح را بسازند. همانطور که دانش ما از راه ها و روش های این جهان گسترش می یافت و دقیق تر می شد، فناوری از خاکستر صنعتگری قدیمی برخاست. ذره بین ها و لنز هایی ابداع شدند که ستارگان را به ما نزدیک می کردند؛ وسایل اندازه گیری زمان اختراع شدند و توپ هایی که می توانستند دیوارها را با یک انفجار ویران کنند.

فناوری دانش بنیان تبدیل به مهمترین اسلحه بشر در تقابل با طبیعت و محدودیت های خویش شد.

با این فناوری جدید، آیینی جدید ظهور کرد: مکتب انسان. با آغاز قرن هفدهم و به ویژه قرن هیجدهم، اندیشه اروپای غربی تحت سیطره این ایده قرار گرفت که بشر با توجه به توانایی های منحصر به فرد منطقی اش، نه تنها می تواند طبیعت را کنترل کند بلکه می تواند آن را مسخر خود گردانده و حتی آن را ارتقا دهد. (اندیشه ای که در آغاز یک تابو تلقی می شد).

عصر روشنگری در انگلستان و به تبع آن فرانسه، فیلسوفانی مطرح، لیبرالیزم (ایده حقوق شهروندی، آزادی و برابری برای همه شهروندان، دموکراسی) و انقلابی عظیم در دانش و فناوری و اختراعات به ارمغان آورد.

عصر روشنگری موجب به بار نشستن انقلاب های صنعتی شد که نتیجه آن بالا رفتن استاندارد زندگی و در عین حال بروز مشکلاتی چون آلودگی، سرمایه داری ظالمانه و فقر گسترده بود.

بر طبق نظریات هورخمایر^۱ و آدورنو^۲، دو فیلسوف قرن بیستم که آنچه «شکست مدرنیته» خوانده می شود را مورد مطالعه قرار داده اند،

این همان جایی است که راه را غلط رفته ایم.

انقلاب صنعتی هیچ گاه متوقف نشده است. از نیمه دوم قرن هیجدهم تا کنون ما شاهد اختراع پشت اختراع بوده ایم؛ از اولین

موتور بخار روی ماشین نساجی صنعتی و کوره های صنعتی تا بمب اتم و کامپیوتر.

تکنولوژی قطاری بدون ترمز است. وقتی که به راه افتاد دیگر نمی توانید از آن پیاده شوید و دیگر نمی توانید آن را متوقف کنید مگر آن که به دیواری سخت برخورد کند. دنیای غرب فوق العاده ثروتمند ولی بی اندازه آلوده و از لحاظ جمعیتی متراکم شده است. یک سرمایه داری ظالمانه (که بر پایه شکاف میان نیمکره ثروتمند شمالی-غربی و کشورهای به شدت فقیر جهان سوم بنا شده است.) و آلودگی بزرگترین خطراتی هستند که بشریت و در کنار آن کل سیاره ما تا کنون با آن مواجه شده اند.

هورخمایر و آدورنو ادعا می کنند مدرنیته غولی را خلق کرده که اربابش را به بردگی گرفته است. حقیقت این است که آیا ما می توانیم دنیایی بدون تلویزیون، در باز کن های الکتریکی، ششوار، تولید انبوه غذا و لباس و یا حمل و نقل عمومی را تصور کنیم.

همگی ما با مردم فقیر آفریقا ابراز هم دردی می کنیم؛ ولی آیا حاضریم برای موزه ها و قهوه ای که مصرف می کنیم دو برابر پول پرداخت کنیم تا آن ها قیمتی منصفانه برای اجناسشان دریافت کنند؟ و قطعاً همه ما نگران محیط زیست هستیم ولی همچنان کوه هایی از زباله تولید می کنیم، کاغذها را میچاله می کنیم و دور می اندازیم و بیش از حد الکتریسیته مصرف می کنیم.

چگونه به اینجا رسیده ایم؟ هورخمایر و آدورنو می گویند: ما کاملاً وابسته به تکنولوژی شده ایم. البته تکنولوژی مخلوق خود

۱ Horkheimer

۲ Adorno

تالکین از این گونه دانش برای توصیف جامعه هابیت ها بهره می گیرد و در کتاب پنجم برای اتصال آن به گونه دیگری از دانش استفاده می کند؛ فرهنگ عامه. (زمانی که آراگورن^۱ پرستار شفاخانه را رای گوش نکردن به داستان ایورت^۲ سرزنش می کند.) در خلال این ارتباط می توانیم ردپای نظریه ارسطو^۳ را شناسایی کنیم : هنگامی که یک فیلسوف می خواهد چیزی را ادراک کند (به عنوان مثال عدالت) باید ابتدا به آنچه که درک مشترک درباره آن می گوید، گوش فرا دهد. زیرا حقایقی بنیادین در آنچه که میان مردم عادی از پدر به پسر منتقل می شود، وجود دارد.

فرهنگ عامه را می توان به عنوان مجموعه ای از دانش فرهنگی، تاریخی و زبان شناسی که یک فرد می تواند جمع آوری کند تعریف کرد. یک مثال از شخصیت هایی که با این گونه از دانش عجین هستند، راداگاست قهوه ای^۴ است. به نظر می رسد او در پایین ترین مرتبه سلسله مراتب ایستاری^۵ قرار دارد و تنها چیزی که تالکین درباره او می گوید این است که او می توانسته با پرندگان و جانوران سخن بگوید؛ با این توصیف که این توانایی اکتسابی بوده است و نه ذاتی. اما چوب ریش^۶ نیز مثال دیگری از شخصیت های محدود به فرهنگ عامه است. به نظر می رسد که ذهن او انباشته از شعر ها و ترانه ها و اندکی اطلاعات تاریخی است.

این همان چیزی است که یک عالم تجربی آن را «مبنای محکمی از حقایق» می نامد. قبل از آن که بتوانید تحقیقاتتان را شروع کنید ابتدا می بایست دانسته هایتان را مرتب کنید. این از بنیان های فلسفه ارسطو ست که برای تکمیل اطلاعات زیست شناسانه اش به شدت متکی به تحقیقات بود.(او تمام حیواناتی که در جزایر یونان زندگی می کردند، فهرست کرد و آن ها را طبقه بندی نمود و خصوصیات حیاتیشان را شرح داد.)

در قدم بعدی به مرحله حساس عقلانیت می رسیم. در اینجا می توانیم گندالف خاکستری را به عنوان مثال در نظر بگیریم. تالکین غالباً او را با واژه «عاقل» توصیف میکند. او نیز به ادراک حسی استفاده می کند(به خاطر بیاورید که او چگونه در موری افراد گروه را در یک راه سه شاخه با بو کردن هوا هدایت کرد.) و بسیار به فرهنگ عامه متکی است. تالکین از گندالف به عنوان ابزار داستان گویی بهره می برد و اطلاعات پیش زمینه ای مورد نیاز خواننده را از طریق مکالمات او با سایر شخصیت ها، به دست می دهد.

عقلانیت توانایی ارزیابی نقادانه، مرتب کردن، مربوط کردن و استفاده از اطلاعات است. عقلانیت بسیار به فرهنگ عامه متکی است اما یک قدم از آن جلوتر است. این که بدانیم حلقه یگانه چیست یا چگونه شخصی می تواند آن را برای نابود کردن ببرد، یک چیز است ولی اینکه به واقع یک حامل حلقه را انتخاب کنیم (اعتماد گندالف به فرودو که موجب تحرک داستان شد) یا گروهی از همراهان را دور هم جمع کنیم (کاری که الروند پس از شورا کرد)، امری به کلی متفاوت است. عقلانیت یک گونه دانش ترکیبی است. ترکیبی بدان معنا که شما باید قطعات کوچکی از اطلاعات را کنار هم بگذارید تا اندیشه ای بزرگتر را بیافرینید. زمانی که آراگورن زخم عمیق فارامیر را درمان کرد، این کار را با کنار هم قرار دادن تکه های از فرهنگ عامه که در پس ذهن خود داشت انجام داد. (نفس سیاه^۷ چیست؟ آتلاس^۸ چیست؟ دستان پادشاه دستان شفا بخش است.) در مقابل منطق ترکیبی ، تفکر تجزیه ای قرار دارد. و اینچنین وارد حیطه علم می شویم. علم از هر دو نوع تفکر استفاده می کند؛ اما تفکر تجزیه ای خصیصه بارز این گونه دانش است. علما اوقات بسیاری را صرف تجزیه یک کل به اجزاء آن می کنند تا کارکرد آن را دریابند.

برای مثال آناتومی را در نظر بگیرید. برای اینکه بدانیم بدن انسان چگونه کار می کند، باید بدانیم از چه اجزایی تشکیل شده است. برای اینکه بدانیم هر جزء چگونه کار می کند باید ساختار آن را بشناسیم. و در نهایت مهمترین موضوعات زیست شناسی و پزشکی، سلول ها و ژن ها هستند.

شخصیتی که با صفت علم توصیف می شود، سارومان سفید^۹ است. بسیار شایان توجه است که اگر چه سارومان به عنوان سر دسته ایستاری معرفی می شود؛ اما به هیچ وجه عاقل ترین در میان آنان نیست. زمانی که گندالف سفید جایگزین او می شوداین طور به نظر می رسد که او تمام قدرت هایش را از دست داده است. در بخش بعدی به سیر ظهور و سقوط سارومان و آنچه که تالکین احتمالاً می خواسته در خلال این ماجرا بیان کند، می پردازیم.

*مقاله ای از **حمید عظیمی***

Aragorn ۱

Ioreth ۲

Aristotle ۳

Radagast the Brown ۴

Istari ۵

Treebeard ۶

Black Breath ۷

Athelas ۸

Saruman the White ۹



خیلی از کسانی که زنده اند، حقتان مرگ است

و خیلی از کسانی که می میرند حقتان زندگی است

تو میتوانی این زندگی را به آن ها ببخشی؟

بسی زود مشق نباش که در قصهات، مردم را به مرگ محکوم کنی

خوب حق خردمندترین آدم ها هم نمی توانند فرجام کار را ببینند

هابیت سفری غیر منتظره

بازگشت به سرزمین میانه

در باره فیلم :

در سال ۲۰۰۳، آخرین قسمت سه گانه ارباب حلقه ها از هر نظر موفق بود چه در فروش ، که در زمان خود در جایگاه دومین فیلم پرفروش تاریخ سینما نشست (با ۱ میلیارد و ۱۱۹ میلیون دلار) ،چه در نزد طرفداران سرسخت ارباب ها و چه در نزد منتقدین. این فیلم در مراسم اسکار ۱۱ اسکار گرفت و تنها فیلم فاتح مطلق در تاریخ اسکار بود و لقب ارباب اسکارها را به خود اختصاص داد.

بعد از این فیلم پیتر جکسون دست به کار ساخت دو فیلم کینگ کونگ و استخوان های دوست داشتنی و تهیه کنندگی منطقه ۹ به کارگردانی نیل بلومکمپ زد و اگر چه دو فیلم نخست قابل قبول و منطقه ۹ هم جز ۱۰ فیلم برتر سال قرار گرفت ولی به نوعی برای خالق تریلوژی ارباب حلقه ها گامی رو به جلو به حساب نمی آمدند.

بعد از ارباب حلقه ها زمزمه های مختلفی برای ساخت هابیت به گوش می رسید و در شایعات

و کارگردان های مختلفی از جمله سم ری می ،دیوید ییتس و گیرمو دل تورو مطرح بودند

حتی سم ری می برای ساخت هابیت اظهار تمایل کرده بود و قول داده بود که هابیت را نسبت به ارباب حلقه ها کودکانه تر بسازد. در نهایت ردای

کارگردانی بر دوش گیرمو دل تورو قرار گرفت و قرار بر ساخت هابیت در دو قسمت شد .

ولی دل تورو بعد از پیش تولیدی طولانی به دلایل شخصی از کارگردانی کنار کشید و بار دیگر کار به پیتر جکسون رسید. پیتر جکسون هابیت را از یک دو گانه ،تبدیل به یک سه گانه کرد. اولین قسمت با عنوان یک سفر غیر منتظره در دسامبر ۲۰۱۲ به سینماها آمد و با فروش ۳۰۳ میلیون دلاری در امریکای شمالی و ۱ میلیارد و ۱۷ میلیونی در سراسر جهان و کسب ۲ نامزدی اسکار به کار خود پایان داد.

نقاط قوت :

برای طرفداران تالکین ، دیدن فیلمی از سرزمین میانه آن هم به کارگردانی پیتر جکسون بسیار جذاب و دلنشین بود . در قسمت اول هم پیتر جکسون سعی کرده که تا حدودی خاطرات ارباب حلقه ها برای طرفداران زنده شود از جمله تمهیدات جکسون بازگشت هر چند کوتاه خیلی از کاراکترهای ارباب حلقه ها به هابیت است از جمله : بیلبوی پیر (یان هولم)، فرودو (الیجا وود)، گالادریل (کیت بلانشت) ، سارومان سپید (کریستوفر لی) و ...

شاید از نقاط قوت فیلم گریم عالی این پنج بازیگر باشد که علیرغم گذشت بیش از ۱۰ سال

با قدرت نقش خود را تکرار و در لحظاتی بیننده را به دنیای بی نظیر ارباب حلقه ها بردند.

مورد بعدی انتخاب درست و هوشمندانه بازیگران فیلم بود .مارتین فریمن (بیلبو بگینز)، ریچارد آرمیتاژ (تورین سپر بلوط) و از همان نخست باعث

همذات پنداری مخاطب با خود شدند. در کنار آن انتخاب ۱۳ دورف هم هوشمندانه بود بخصوص در مورد بالین و دوالین.

کتاب هابیت کتابی ۴۰۰ صفحه ای مبتنی بر ماجراجویی است در مقابل ارباب حلقه ها یک فانتزی حماسی کامل با بیش از ۲۵۰۰ صفحه جزئیات

داستان است در نتیجه دست پیتر جکسون برای ساخت هابیت و بخصوص تبدیل هابیت به ۳ قسمت بسته بود

چون کتاب هابیت شاید به اندازه ۳ فیلم سینمایی مستقل ماجرا و پیرنگ نداشته باشد

یک سفر غیر منتظره ۲ چالش اصلی داشت:

یکی نبود یک شخصیت منفی در فیلم و یکنواخت بودن سفر ماجراجویانه گروه بود که برای رفع آن پیتر جکسون آزوگ هتاک را که در واقع در آزانول بیزار کشته شد را به این سه گانه اضافه کرد آزوگ در اینجا در آزانول بیزار فقط زخمی می شود و در ۳ قسمت حضور دارد.

مورد بعدی فرعی بودن ماجرای نکرومانسر بود و جکسون برای حل این مشکل به جز ۵ شخصیتی که در بالا ذکر شد چند شخصیت دیگر را به کتاب

اضافه کرد از جمله رادگاست قهوه ای که بخصوص برای پررنگ کردن ماجرای نکرومانسر در دول گولدور در نظر گرفته شده است.

مورد بعدی دو فصل به شدت جذاب فیلم بود یکی مهمانی غیر منتظره که با جزئیات فراوانش خیلی شبیه به کتاب بود و دیگری ماجرای بره بریانی و سه ترول خنگ و یلیام و تام و برت بود.

آخرین نکته هم معما در تاریکی و بازگشت اسمیگل بود که بسیار جذاب در آمده بود

و بازی اندی سرکیس و مارتین فریمن هم در جذابیت این مورد افزود.

نقاط ضعف:

شاید مهم ترین نقطه ضعف فیلم تدوین ضعیف فیلم است. برای تبدیل دو گانه به گانه عملا پیتر جکسون از تمام صحنه های ممکن استفاده کرده است.

باید قبول کنیم که ۶ فصل نخست کتاب بیشتر حالت مقدمه را دارد و نمی تواند خوراک لازم برای یک فیلم را فراهم کند

نتیجه این شده که خیلی از صحنه ها کش آمده یا اضافی است مثل نبرد صخره ها که اصل بود یا نبودن آن در فیلم خیلی فرقی نمی کند.

مورد بعدی استفاده زیاد و افراطی پیتر جکسون از جلوه های ویژه است شاید دلیل آن سوختن بخش اعظمی از دکور های ارباب حلقه ها در یک آتش سوزی باشد .

انتظار می رفت که با پیش تولید طولانی فیلم حداقل فیلم از لحاظ جلوه های ویژه و گریم قدرتمند باشد که متاسفانه هردو به پاشنه ی آشیل فیلم تبدیل

شده اند به عنوان مثال گومتوگ را با گابلین کبیر و لورترز را با آزوگ مقایسه کنید تا به صحبت نگارنده پی ببرید.

حتی چهره پردازی بعضی از دورف ها قابل قبول نیست مثلاً ریش ها کاموایی و مصنوعی و غیر طبیعی به نظر میرسد و یا تورین علی رغم گذشت

چندین سال از ماجرای اره بور تفاوت ظاهری چندانی نکرده حال آنکه بالین به نسبت خیلی پیرتر شده است.

مورد بعدی عدم وجود قطب منفی قدرتمند در یک سفر غیر منتظره است شاید یکی از بهترین نقاط قوت ارباب حلقه ها حضور شخصیت های منفی

مثل سائورون ،سارومان و ویچ کینگ بود

در اینجا پیتر جکسون هوشمندانه آزوگ را نگه داشته تا حداقل فیلم بدون یک نقش منفی نباشد هر چند که آزوگ با سارومان سپید یا ویچ کینگ قابل



مقایسه نیست .

همچنین باید به موسیقی هاوارد شور اشاره کرد که فرسنگ ها با کار هاوارد شور در ارباب حلقه ها فاصله دارد شاید تنها تم خوب فیلم همان تم ابتدایی اره بور باشد ولی بخصوص در لحظات حساس فیلم مثل تعقیب در اریادور یا از چاله به چاه دست هاوارد شور خالی است و بجای ارائه قطعاتی مستقل ، بیننده را به قطعاتی از ارباب حلقه ها ارجاع می دهد.
در کنار این میتوان به ترانه پایانی فیلم توسط نیل فین اشاره کرد که کاری متوسط بود
برخلاف آواز دسته جمعی دورف ها (در آن سوی سرمای کوه های مه آلود) که جذاب و شنیدنی و از نقاط قوت فیلم بود.



شاید به جرأت بتوان گفت اکثر قریب به اتفاق جوانانی که در حال حاضر

خود را عاشق سینه چاک مسائل و موضوعات دنیای تالکین می دانند، برای اولین بار با دیدن دوبلهٔ قسمت اول ارباب حلقه ها (پاران حلقه) که بیش از ۱۱ سال پیش از شبکهٔ ۲ سیما پخش گردید، وارد این دنیا شدند. متعاقب آن، قسمت دوم و سوم این فیلم به همراه پخش مجدد قسمت اول که در ۶روز متوالی از شبکهٔ۲ پخش گردید، گام بلندی بود در جهت مجذوب نمودن جوانان و نوجوانان ایران به مباحث دنیای فانتزی و علی الخصوص مسائل مربوط به دنیای تالکین. صرف نظر از جذابیت موضوعی فیلم و صحنه های بصری بی نظیری که در خود داشت، مسئله ای که بیش از هر چیزی جلب توجه می نمود، دوبلهٔ بسیار قوی و منحصر به فردی بود که برای این سه گانه در نظر گرفته شد.

اگر نگاهی آمارگونه به دوبله های قبل از دههٔ ۸۰شمسی بیندازیم، به وضوح می بینیم که در لیست بهترین و ماندگارترین دوبله های تاریخ سینمای ایران، نامی از فیلم هایی که در ژانر فانتزی و تخیلی ساخته شده اند دیده نمی شود. اکثر دوبله های ماندگار، مربوط به فیلم های کلاسیک در ژانر تاریخی، درام، و سترن و … می باشند و معمولاً فیلم های فانتزی با موضوعات تخیلی و کاراکترهای تخیلی، دوبله ای معمولی و اکثراً ضعیف را به خود دیده است. در این دوران رِکودِ دوبلهٔ فیلم های تخیلی بود که دوبلهٔ بی نظیر و کم نقص فیلمی با موضوعی کاملاً فانتزی و تخیلی، نگاه تمام علاقه مندان به این ژانر را به سمت خود جذب نمود. ارباب حلقه ها فیلمی بود که توانست با دوبلاژی بسیار قوی و ماندگار، دوبلهٔ فیلم های فانتزی و تخیلی را از فرش به عرش بکشاند و پرچم آن را در قلهٔ لیست بهترین دوبله های تاریخ سینمای ایران به اهتزاز در آورد.

بی تردید برای اینکه دوبلهٔ فیلمی با چنین گستردگی و حساسیت بتواند تا این حد موفق عمل کند، نیاز به رعایت پارامترهای مختلفی دارد که اگر حتی یکی از این پارامترها درست عمل نشود، کل سیستم مربوطه مختل شده و دوبله با شکست واجه می گردد. اولین پارامتری که برای حصول دوبله ای ماندگار نیاز است، انتخاب صحیح یک مدیر دوبلاژ مجرب و حرفه ای و کارآموده می باشد. اگر قرار باشد شخصی را به عنوان پایه گذار دوبلهٔ جذاب و ماندگار ارباب حلقه ها معرفی کنیم، بی شک آن شخص کسی نیست جز آقای مجتبی کدخدازاده مدیر وقت امور دوبلاژ سیما. باید پذیرفت که اگر جناب کدخدازاده در انتخاب مدیر دوبلاژ مرتکب اشتباه می شد و هر شخصی غیر از امیرهوشنگ زند را برای مدیریت دوبلهٔ ارباب حلقه ها انتخاب می نمود، چه بسا دیگر شاهد چنین حماسه ای در این سه گانه نمی شدیم و ارباب حلقه ها هم به دلیل ضعف در دوبله، به جمع سایر فیلم های فانتزی که دوبلهٔ ضعیفی داشتند می پیوست.

همانطور که میدانیم بار مسؤولیت بخش اعظم پروژهٔ دوبلهٔ یک فیلم بر دوش مدیر دوبلاژ می باشد. این مدیر دوبلاژ است که با انتخاب بجا و جینش صحیح دوبلورها می توند کاری تحویل دهد که تا سالیان سال بر سر زبان ها باشد، و بالعکس با انتخاب های نابجا و چیدمان غلط باعث می گردد یک فیلم، حتی ارزش دیدن هم نداشته باشد. مدیریت پروژهٔ سنگین و عظیم دوبلهٔ ارباب حلقه ها کاری نبود که از توان هر مدیری بر آید. هزینهٔ مالی سنگین جذب تعداد زیادی از دوبلورهای فوق حرفه ای و همچنینِ نیاز به زَمان کافی، سد بلند و محکمی بر سر راه امیرهوشنگ زند بود. صدا و سیما معمولاً برای دوبلهٔ فیلم ها، از لحاظ هزینهٔ مالی خساست به خرج نمی دهد اما از لحاظ زمان، معمولاً در مضیقه می باشد و محدودیت دارد. خوشبختانه آنها در مورد فیلم ارباب حلقه ها استثناء قائل شدند و به مدیر دوبلاژ وقت کافی دادند تا با گرد هم آوردن دوبلورهای

بررسی دوبله آثار تالکین

مدنظر و بدون توجه به هزینهٔ مالی، کار را آغاز نماید. امیرهوشنگ زند برای دوبلهٔ سه گانهٔ ارباب حلقه ها مجموعاً حدود چهل دوبلور فوق حرفه ای را برای همکاری در این پروژه دعوت نمود. وقتی به اسامی دوبلورهای این فیلم با دقت بنگریم می بینیم که تعداد زیادی از این گویندگان، خود جزء سرپرستان و مدیران دوبلاژ برجستهٔ کشور می باشند که در این پروژه در کنار هم جمع شدند و شاهکاری به یاد ماندنی را خلق کردند. آنچه که در دوبلهٔ ارباب حلقه ها بیش از هر چیز دیگری جلب توجه می کند این است که تمامی این گویندگان در این پروژه در اوج خود بودند و شاید بتوان گفت هر کدام از آنها بهترین گویندگی دوران حرفه ای خود را به نمایش گذاشتند. اگر بخواهیم دوبلورهای موفق این سه گانه را نام ببریم، قطعاً باید نام تک تک این عزیزان را در لیست قرار دهیم، زیرا هر کدام از آنها توانستند نقش خود را به خوبی ایفا نمایند و کاراکتر مربوطه را به بهترین وجه دوبله کنند. اما با این حال در موفق ترین پروژه ها هم افرادی هستند که بیش از سایرین در دید عموم قرار می گیرند و توجه همه را به خود جلب می کنند. در پروژهٔ دوبلهٔ سه گانهٔ ارباب حلقه ها، این حسین عرفانی دوبلور گندالف و مرحوم امیرهوشنگ قطعه ای دوبلور اسمیگل بودند که شاهکاری را به نمایش گذاشتند که نه تنها پس از گذشت ۱۲سال فراموش نشدند، بلکه همچنان از آنها به نیکی یاد می شود. اگر از طرفداران هنر دوبله و همچنین علاقه مندان به دنیای تالکین سوال شود که سه دوبلوری که در فیلم ارباب حلقه ها رضایت کامل شما را جلب نمودند نام ببرید، قطعاً نام حسین عرفانی و مرحوم امیرهوشنگ قطعه ای در این انتخاب دیده خواهد شد. اما موضوعی که برای طرفداران دنیای تالکین بسیار مسرّت بخش می باشد این است که یکی از دوبلورهای فیلم محبوب آنها در جشنوارهٔ تخصصی دوبله که در سال ۲۰۰۶ در ایتالیا برگزار شد، جایزهٔ ویژه ای دریافت نمود. این شخص کسی نبود جز زنده یاد استاد عطاء الله کاملی که در فیلم ارباب حلقه ها گویندگی نقش سارومان را بر عهده داشت. شنیده ها حاکی از آن است که یکی از مسؤولین اصلی جشنواره، یک ایرانی مقیم ایتالیا بوده که علاقهٔ زیادی به سه گانهٔ ارباب حلقه ها داشت. ایشان پس از دیدن دوبلهٔ این فیلم، مجذوب هنرنمایی مرحوم عطاء الله کاملی شد و شخصاً از این استاد دعوت نمود تا به این مراسم بیاید و جایزهٔ ویژهٔ خود را دریافت نماید. همچنین باید خاطر نشان کرد که یک سال پس از اتمام پروژهٔ دوبلهٔ سه گانهٔ ارباب حلقه ها، در مراسمی که به همت مسؤولین صدا و سیما و با همفکری اساتید بزرگ هنر دوبله برپا گردید، از کادر دوبلهٔ ارباب حلقه ها و علی الخصوص از مدیر دوبلاژ آن یعنی امیرهوشنگ زند تجلیل و قدردانی به عمل آمد و این پروژه به عنوان یکی از بهترین دوبله های تاریخ سینمای ایران معرفی گردید.

این مسائل بیانگر آن است که دوبلهٔ سه گانهٔ ارباب حلقه ها، نه تنها برای طرفداران دنیای تالکین جذابیت دارد، بلکه برای داوران مربوطه و سایر اساتید بزرگ هنر دوبله هم جایگاه رفیع و پر منزلتی را دارا می باشد. با تمام این تفاسیر، هیچ پروژه ای (حتی اگر در اوج موفقیت باشد) بدون ایراد و اشکال نخواهد بود. فرایند دوبلهٔ سه گانهٔ ارباب حلقه ها هم از این امر مستثنی نبوده و دارای ایراداتی می باشد. ایرادات مربوطه را می توان در ۳بخش کلی تقسیم کرد :

۱– فرایند صدابرداری ۲– فرایند ترجمه ۳– فرایند ثبات دوبلورها.

هرچقدر که دوبلورهای این فیلم، با هنرنمایی خود توانستند فیلم را جذاب کنند، متأسفانه شخص صدابرداری که کار صدا و باند و افکت و جلوه های صوتی نسخه دوبله را بر عهده داشت، به طرز دِهشتناکی صدای فیلم را خراب کرد، یا بهتره است بگوییم نابود کرد!!! در ارباب حلقه ها (ایاران

حلقه)، بسیاری از آهنگ ها جایگزین شده بود و به جای موسیقی اصلی فیلم، موسیقی فیلم های دیگر خودسرانه به کار گرفته شد! به عنوان مثال در بسیاری از سکانس ها، موسیقی فیلم هایی نظیر: آخرین بازماندهٔ موهیکان ها، هملت، لئون(حرفه ای)، شجاع دل و … جایگزین شد!

اوج افتضاحی که صدابردار در این فیلم انجام داد، مربوط می شود به ارباب حلقه ها۲ (دو برج)! باندسازی ضعیفی که در این قسمت صورت گرفت کاملاً مشهود بود. در جاهایی که هیچ نیازی به اکو دادن صدای دوبلورها نبود، این کار را به اشتباه انجام داد. خیلی از صداهای ریز را حذف کرد و دیالوگ ها در خیلی از سکانس ها به صورت بسیار بی روح و در فضایی ساکت و غیر طبیعی بیان میشد و در واقع بسیاری از صداهای آرام، زمزمه ها، صدای برخورد اجسام و در کل صداهای ظریفی که شنیدنشان باعث لذت بخش تر شدن فیلم می شود به گوش نمی رسد! اما با وجود این ضعف ها، هماهنگ بودن سینک واقعاً قابل تحسین بود و نشان از آن داشت که صدابردار لاقفل در زمینهٔ سینک، کاملاً حرفه ای می باشد.

با تمام این تفاسیر، شاید بتوان با اندکی اغماض از کنار ایرادات مربوط به صدابرداری گذشت و آن را نادیده گرفت اما هیچوقت نمی توان از کنار ضعف ترجمه به راحتی عبور کرد!

! اگر در باب مقایسه قرار گیریم، بی تردید می توان گفت که ترجمهٔ دوبلهٔ سه گانهٔ ارباب حلقه ها نسبت به بسیاری از فیلم های پخش شده در ایران، از ترجمهٔ خوب و قابل قبولی برخوردار بوده است، اما باید به این نکته دقت نمود که با توجه به اینکه ارباب حلقه ها فیلمنامه ای اقتباسی دارد، قطعاً باید مترجمی این پروژه را بر عهده گیرد که به مسائل و موضوعات دنیای تالکین اشراف لازم و کافی را داشته باشد.

اما متأسفانه مترجم مربوطه، هیچ اشرافی به داستان نداشت و صرفاً مترجمی قوی بود. همین مسئله باعث شد که در تلفظ اسامی برخی اشخاص و اماکن دچار اشتباه شود و دیالوگ هایی که مختص به اصل داستان بود را اشتباه ترجمه نماید. توقع بر این بود که با توجه به اینکه خود امیرهوشنگ زند مترجم کار بلد و حرفه ای است، از یک مترجم متخصص در دنیای تالکین برای این پروژه استفاده نماید، که متأسفانه اینطور نشد.

آخرین ایرادی که به دوبلهٔ ارباب حلقه ها وارد است، ثبات نداشتن دوبلورها در چند کاراکتر فیلم می باشد. در ارباب حلقه ها (ایاران حلقه)، تورج مهرزادیان به جای الروند ، افشین ذینوری به جای فرودو و امیرمحمد صمصامی به جای سم وایز صحبت کردند. اما در قسمت دوم، شاهد تغییراتی در دوبلورهای این کاراکترها بودیم. نقش الروند به منوچهر زنده دل سپرده شد، دوبلهٔ فرودو بر عهدهٔ سعید شیخ زاده قرار گرفت و کاراکتر سم وایز را محمد رضا مؤمنی دوبله کرد. شاید بتوان گفت که منوچهر زنده دل و سعید شیخ زاده توانستند به خوبی از عهدهٔ کار برآیند اما بی تردید ضعیف ترین گوینده در این سه گانه، همین محمدرضا مؤمنی دوبلور سم وایز در ارباب حلقه ها ۲ بود که توانست آنطور که باید و شاید جایگزین مناسبی برای امیرمحمد صمصامی باشد. در قسمت سوم افشین ذینوری و امیرمحمد صمصامی همانند قسمت اول، گویندگی نقش فرودو و سم وایز را بر عهده گرفتند، ولی در مورد کاراکتر الروند جابجایی مجدد صورت نگرفت و منوچهر زنده دل همانند قسمت دوم، در این نقش گویندگی کرد. امیرهوشنگِ زند برای این جابجایی ها عذر موجهی داشت اما باید پذیرفت که معمولاً برای دوبلهٔ فیلمی که دارای طرفداران خاص می باشد و برای آن دوبله ای بسیار حرفه ای در نظر گرفته شده است، نباید چنین مسائلی به وجود آید. مع الوصف، دوبلهٔ سه گانهٔ ارباب حلقه ها آنقدر نقطهٔ قوت دارد که می شود از چنین ایراداتی

چشم پوشی نمود و آنها را نادیده گرفت.

مِن حیث المجموع، پروژهٔ دوبلهٔ سه گانهٔ ارباب حلقه ها متشکل از جمعی از حرفه ای ترین و زبده ترین گویندگان کشور و با رهبری مدیری لایق و خبره به نام امیرهوشنگ زند، توانست نام خود را در کنار فیلم هایی نظیر محمد رسول الله، اسپار تاکوس، دیگران، بر باد رفته، اشک ها و لبخند ها، بن هور، همشهری کین، پدر خوانده و … به عنوان بهترین دوبلهٔ تاریخ سینمای ایران قرار دهد.

پس از اینکه خبر ساخته شدن فیلمی به نام هایت به عنوان پیش در آمدی بر فیلم ارباب حلقه ها منتشر گردید، نگاه تمام طرفداران دوبلهٔ ارباب حلقه ها به این سمت معطوف شد که آیا باز هم شاهد یک شاهکار در دوبله خواهیم بود یا نه! وقتی برای اولین بار خبر دوبله شدن هایت(سفری غیر منتظره) شنیده شد و هیچ خبری از اسامی دوبلورها نبود، احساس میشد که مشکلی وجود دارد! حتی با وجود تماس های مکرری که با تعدادی از دوبلورهای حرفه ای و معروف برقرار گردید، آنان نیز ابراز بی اطلاعی نمودند! پس از مدتی کاشف به عمل آمد که گروهی آماتور و انیمیشن باز به نام آواژه، به صورت غیر قانونی فیلم هایت را دوبله کرده و در قالب نرم افزار کامپیوتری و از طریق شرکت گمنام کلکک خیال آن را منتشر نمودند. دوبلهٔ منتشر شده به قدری آماتور و در سطح پایینی قرار داشت که حتی ارزش وقت گذاشتن برای ابار کامل دیدن را هم نداشت. این در حالی بود که تمام طرفداران دوبلهٔ ارباب حلقه ها منتظر تکرار شاهکار بی نظیر دیگری بودند. این یأس و سرخوردگی، ماه ها ادامه داشت تا اینکه خبر دوبله شدن هایت(سفری غیر منتظره) توسط واحد دوبلاژ سیما و پخش آن در ایام نوروز ۹۳ باعث خوشحالی طرفداران دوبله گشت. هنگامی که اسامی دوبلورهای فیلم هایت منتشر شد، در همان نگاه اول، أظهر من الشمس بود که کادر دوبلهٔ هایت مجموعاً ضعیف تر از کادر دوبلهٔ ارباب حلقه ها می باشد اما نام گوینده هایی در این لیست به چشم می خورد که وجودشان در هر دوبله ای، باعث بالا رفتن کیفیت کار می شود. مدیریت این پروژه به امیرمحمد صمصامی واگذار شد که خود سابقهٔ گویندگی در دوبلهٔ ماندگار ارباب حلقه ها را به جای شخصیت سم وایز (ارباب حلقه ها ۱ و ۳) دارد. شاید این سؤال در ذهن متواتر گردد که چرا واحد دوبلاژ سیما با توجه به موفقیت بی نظیر دوبلهٔ ارباب حلقه ها، پروژهٔ دوبلهٔ هایت را مجدداً به امیرهوشنگ زند واگذار نکرد؟! باید عرض کنیم متأسفانه خبرها حاکی از آن است مدتی پیش امیرهوشنگ زند که عضو انجمن گویندگان و سرپرستان گفتار فیلم بوده، ظاهراً به دلیل همکاری با کسانی که عضو این انجمن نبوده اند، اخراج شده است و مدتی است فیلم هایی که در واحد دوبلاژ سیما دوبله می شوند به ایشان محول نمی گردد ؛ که این موضوع جای بسی تأسف دارد! بی تردید امیرهوشنگ زند جزء بهترین مدیران دوبلاژ تاریخ این هنر می باشد و کنار زدن ایشان، نشانهٔ حماقت و بلاهت است.

به نظر می رسید امیرمحمد صمصامی با توجه به آن تجربهٔ گرانبهای گویندگی در ارباب حلقه ها، بتواند نقاط ضعف مربوط به ترجمه و صدابرداری را مرتفع سازد، اما متأسفانه اینطور نشد! شاید بتوان گفت که در دوبلهٔ هایت، کار صدابرداری نسبت به ارباب حلقه ها تا حدودی بهبود یافت (حداقل در مورد موسیقی متن، این پیشرفت به نوعی محسوس بود) اما در مورد ترجمه متأسفانه نه تنها پیشرفتی حاصل نشد بلکه به ضرس قاطع می توان گفت مهمترین و بزرگ ترین ایرادی که به این دوبله وارد است، بحث ترجمهٔ متن و تلفظ اسامی اشخاص و اماکن می باشد. ترجمه در برخی جملات با اشتباهات عمجیب و فاحشی همراه بود و حتی در برخی دیالوگ ها، پیش پا افتاده ترین جملات هم اشتباه ترجمه شده بودند. در دوبلهٔ ارباب حلقه ها شاید ضعف هایی در ترجمه وجود داشت



صرف نظر از ضعف های موجود در دوبله هایت، بی انصافی است اگر از دوبله های جذاب صورت گرفته نامی برده نشود! دوبله راداگاست، بالین، آزوگ، کیلی، یوفور، ترول ها، شاه گابلین ها و حتی دوبله بیلوی جوان در سطح بسیار عالی به انجام رسید. دوبله گندالف با اینکه نسبت به ارباب حلقه ها ضعیف تر بود اما باز جای خوشحالی دارد که حسین عرفانی گویندگی نقش گندالف را بر عهده داشت.

اگر دوبله آماتور گروه آوازه که توسط کلک خیال منتشر شد را جزء دوبله هایت به حساب نیاوریم، با توجه به دوبله شدن هایت در استودیو کوالیما توسط خانم زهره شکوفنده، فیلم هایت (سفری غیر منتظره) دارای دو دوبله خواهد بود. با توجه به اینکه دوبله کولیمیا هنوز در بازار منتشر نشده است، قطعاً نمی توان در مورد کیفیت کار نظر داد اما با توجه به لیستی که از گویندگان آن منتشر شد و نظر به نحوه سازماندهی و چینش دوبله ها، قابل پیش بینی است که دوبله ضعیف تری را نسبت به دوبله صدا و سیما شاهد خواهیم بود. اما با اینحال قبل از دیدن دوبله کوالیما نمیتوان با اطمینان در مورد آن صحبت کرد و نظر داد.

با تمام این تفاسیر امیدواریم دوبله هایت ۲ و ۳، چه در زمینه انتخاب دوبله ها و چه در زمینه سازماندهی آنها و چینش صداها و چه در زمینه ترجمه، با دقت و حساسیت بیشتری به انجام برسد تا شاهد دوبله ای در سطح ارباب حلقه ها و حتی جذاب تر از آن باشیم ... إن شاء الله. با سپاس از حسن توجه شما موفق و مؤید باشید

مقاله ای از مرتضی آراسته *لرد الروند*

امیرمحمد صمصامی در مورد انتخاب دوبله های حرفه ای از لحاظ کمیت و کیفیت بد عمل نکرد اما در مورد نحوه سازماندهی دوبله ها و چینش صداها هنوز به پختگی کامل نرسیده است! مهمترین ایراد در سازماندهی دوبله ها مربوط به دوبله بیلوی پیر بود که ضعف آن به هیچ وجه از دید طرفداران پنهان نماند! همچنین ایراد عمده ای که در چینش صداها کاملاً به چشم می آمد، مربوط به دوبله تورین و لرد الروند بود که قطعاً جا به جایی دوبله های این دو شخصیت می توانست بر جذابیت دوبله هایت بیفزاید. هر چند که بهرام زند و منوچهر زنده دل آنقدر حرفه ای هستند که در چینش های نامناسب هم می توانند هنرنمایی خود را به منصفه ظهور برسانند.

در فیلم هایت، ۷ شخصیت حضور داشتند که در ارباب حلقه ها هم با آنها مواجه بودیم: گندالف، فرودو، الروند، گالادریل، سارومان، بیلوی پیر و اسمیگل. دوبله گندالف و فرودو همانند ارباب حلقه ها به حسین عرفانی و افشین ذینوری محول گردید و تفاوتی در دوبله های این دو کاراکتر به وجود نیامد، هر چند که حسین عرفانی در ارباب حلقه ها مسلط تر و با اعتماد به نفس بیشتری صحبت کرد. آنچه که مسلم است دوبله الروند، گالادریل و بیلوی پیر در ارباب حلقه ها جذاب تر از دوبله این شخصیت ها در هایت به انجام رسیده بود، مخصوصاً دوبله بیلوی پیر که همانطور که بیان شد یکی از نقطه ضعف های بزرگ دوبله هایت می باشد. قطعاً نگاه اکثر علاقه مندان به دوبله ارباب حلقه ها، به سمت گویندگی شخصیت اسمیگل و سارومان بود.

پس از خبر درگذشت استاد عطاء الله کاملی و استاد امیرهوشنگ قطعه ای، ذهن ها به سمت دوبله کاراکترهای مربوطه گسیل شد که چه کسی می تواند جانشین شایسته ای برای این دو استاد فقید باشد! همانطور که پیش بینی میشد، جای خالی این دو عزیز در دوبله هایت کاملاً محسوس بود و محمدعلی دیباج و امیرمحمد صمصامی نتوانستند آنطور که باید و شاید فقدان این دو دوبله فقید را از ذهن ها محو نمایند؛ هر چند که تمام تلاش خود را برای برآورده نمودن انتظارات به انجام رساندند. آنچه که به وضوح قابل رؤیت می باشد این است که پروژه دوبله هایت (سفری غیر منتظره) که توسط واحد دوبلاژ سیما به انجام رسید، از لحاظ هزینه در سطح بسیار بالایی قرار دارد و در واقع شاهد یک دوبله پر خرج بودیم، اما قطعاً فرصتی که به مدیر دوبلاژ داده شد بسیار محدود بود و این کمبود وقت را به راحتی می شود در عدم اعتماد به نفس کافی برخی از دوبله ها و شتابزدگی در بیان دیالوگ ها متوجه شد. این پروژه نیاز به حداقل ۳ ماه زمان داشت، اما کاملاً نمایان است که در ظرف کمتر از ۱ ماه آماده شده است. باید پذیرفت که اگر مدیر دوبلاژ زمان بیشتری در اختیار داشت، می توانست کار پخته تر و جذاب تری را تحویل علاقه مندان دهد.

به هر حال دوبله قسمت اول هایت (سفری غیر منتظره) با تمام فراز و نشیب هایی که داشت به پایان رسید و شاید با اندکی ارفاق بتوان به آن نمره خوبی داد، اما اگر بخواهیم مجموع پروژه دوبله سفری غیر منتظره را با مجموع پروژه دوبله یاران حلقه مقایسه کنیم باید بگوییم بی تردید هم از لحاظ جذابیت دوبله و هم از لحاظ ترجمه، دوبله یاران حلقه در سطح بالاتری قرار دارد، منتها برتری دوبله سفری غیر منتظره این بود که شاهد دوبله شدن نسخه اکستند بودیم و موسیقی متن حتی الامکان بدون تغییر بود اما دوبله یاران حلقه از روی نسخه سینمایی صورت گرفت و شاهد تغییرات بسیار بسیار زیادی در موسیقی آن بودیم.

نیروی اهریمنی اش

نیروی اهریمنی اش^۱ نام یک مجموعه سه گانه کتاب‌های فانتزی است که توسط فیلیپ پولمن^۲ نوشته شده است.

این کتاب‌ها به ترتیب سپیده شمالی^۳ (۱۹۹۵)، در آمریکای شمالی با عنوان قطب نمای طلایی منتشر شده است. (، خنجر ظریف^۴ ۱۹۹۷ و دوربین کهربایی^۵ ۲۰۰۰ نام دارند. داستان کتاب در مورد دو نوجوان به اسم‌های لایرا بلاکوا و ویل پری است که در دو دنیای موازی زندگی می‌کنند و وارد ماجراهایی حماسی می‌شوند. کتاب سوم از مجموعه نیروی اهریمنی‌اش در سال ۲۰۰۱ برنده جایزه کتاب سال Whitebread در انگلستان شد، که یک جایزه معتبر ادبی به شمار می‌رود. روزنامه آبزورر^۶ این مجموعه را جزو ۱۰۰ رمان پرفروش دنیا یاد می‌کند.

با وجود شباهت بیش از اندازه این سه گانه با آثار تالکین، جسارت نویسنده در خلق فضایی متفاوت ستودنی است. اینکه آدم‌ها در دنیای خیالی نویسنده صاحب موجودی هستند به نام شیطان. موجودی به شکل حیوان که نمایشگر جنبه ای فیزیکی و عیان از روح آدمی است در دنیایی که گویی در دوره ویکتوریایی قرن نوزدهمی خود مانده. دنیایی که کلیسا تسلط کامل بر آن دارد و تفتیش عقاید در آن به شدت پابرجاست. می‌گویند کتاب پولمن بازخوانی دوباره و ساده شده ای از بهشت گمشده جان میلتون است. در بهشت گمشده، شیطان از بهشت بیرون رانده شده و شکست خورده در نبرد با نیروهای خداوند یکتا، به فکر ساماندهی و یورش مجدد به سپاه آسمانی است. در کار پولمن این قضیه برعکس است. اینجا گویی نیروی خیر است که توسط نیروی شر از آسمان تبعید شده و اکنون دوباره در حال ساماندهی نیروهای خود برای بیرون راندن شر از آسمان است. نکته جالب، وام‌گیری کتاب از دنیای سینما خاصه جنگ‌های ستاره ای جورج لوکاس است

اشاره‌ها در این مورد زیادند. همچون شباهت ورطه دنیای مردگان در کتاب پولمن با ورطه مشابهی در پایان سه گانه اول جنگ‌های ستاره ای. یا اشاره به جمهوری بهشت و حمله سپاهیان پادشاهی آسمان به این جمهوری نوپا که ما را یاد ستاره مرگ و لرد دارت ویدر جنگ‌های ستاره ای می‌اندازد. باید به اسامی شخصیت‌های کتاب نیز اشاره کرد. همچون عزازیل که نام یکی از شیاطین در بهشت گمشده است و اشاره به یکی از سنن مذهبی یهود، قربانی یک بز و بلاگردان کردن بز دیگری به این معنا که بز دوم در بیابانی رها می‌شد تا روح بد همراه او دور شود. در کتاب پولمن لرد عزریل مدام در حال سفر است همچنان بز دوم.

در بهشت گمشده، شیطان برای بار دوم طغیان می‌کند تا خدا را از اریکه آسمانی به زیر بکشد. در کتاب پولمن این مسئله برعکس است. شیر پیروز شده و خیر مغلوب گشته می‌خواهد بر علیه شیطان حاکم بر آسمان‌ها قیام کند. اشاره دیگر دخمه ای است که در دیار مردگان در اثر انفجار بمبی باز می‌شود و ذرات غبار را به درون خود می‌کشد، جایی که ابر نیرو در آن سقوط می‌کند. این دخمه دقیقاً در دوزخ دانته توصیف شده با این اصطلاح «چاهی است پهن و بسیار گود»

کتاب پولمن از ریشه کتاب‌هایی است که به اساطیر رجوع می‌کند چون ارباب حلقه‌های تالکین. بنابراین مقایسه آن با دیگر گونه ادبیات فانتزی چون هری پاتر اشتباه است. در مورد شباهت شخصیت لرد عزریل با افسانه‌های مذهبی می‌توان گفت عزازیل یکی از سه فرشته ای است که خدا آنها را به کره زمین فرستاد تا مانند آدمیان زندگی کنند و از محرمات بپرهیزند والا تنبیه شوند. عزازیل چون دانست که از عهده این امتحان برآمدن مشکل است، اظهار عجز کرد و معاف شد ولی دو تن دیگر، هاروت و ماروت به ماموریت خود ادامه دادند و فریب زنی (زهره-ناهید) را خوردند. شراب نوشیدند و اسم اعظم را بدان زن گفتند و با پادافره این کردار در چاه بابل معلق شدند و تا روز رستاخیر بدین حال خواهند ماند. عزازیل در ضمن اسم یکی از شیاطین بهشت گمشده جان میلتون است که داوطلب می‌شود پرچمدار سپاه شیطان باشد. در کتاب پولمن، لرد عزریل پرچمدار مبارزه با ابر نیرو می‌شود.

در کتاب پولمن، جنگ‌های ستاره ای و بهشت گمشده جان میلتون قبل از شکل‌گیری تمدن بشر، نبردی فراگیر و هولناک میان نیروی خیر و شر در گرفته. این مسئله البته در سه گانه تالکین هم محور اصلی است. در همه این آثار دو جنگ بزرگ رخ می‌دهد که ما شاهد شکل‌گیری جنگ دومی هستیم. نبرد دوم در همه این آثار یک نبرد ایدئولوژیک و در نهایت شکستی ایدئولوژیک برای طرف مقابل است.

در بهشت گمشده می‌خوانیم «اگر می‌گویم تا بدان حد، از آن روست که اندیشه و روح ما شکست ناخورده مانده است». اینجا با یک سوال روبه‌رو خواهیم بود. چرا شر یا شیطان به کل توسط خدا نابود نمی‌شود؟ بهشت گمشده از زبان همراه شیطان، بعل زوب، جواب می‌دهد «از کجا معلوم که حریف قانع ما اندیشه و توانایی ما را به عمد به کمال خود بقای نهد تا عذاب خویش را به حسد الهی درک و عمل کنیم».

می‌توان به هارپی‌ها اشاره کرد که مستقیم از میتولوژی یونان آمده‌اند. زنان پرنده‌گون که دست به هرچه زند فاسد می‌شود و از میان می‌رود و در پایان باید به توصیفی که پولمن از اصطلاح فرشته می‌کند اشاره کرد که دقیقاً در بهشت گمشده هست؛ «جوهر اصلی آنان بسته در زنجیر مفاصل یا اعضا یا همچون گوشت و پوست سنگین آدمیان نیست، بلکه بس لطیف و ساده است... گاه منسبط است و گاه منقبض. گاه روشن و گاه تاریک».

این مجموعه در ایران توسط انتشارات پنجره در پنج جلد و با ترجمه فرزاد فرید به چاپ رسیده است.

مقاله ای از حمید عظمی

His Dark Material ۱

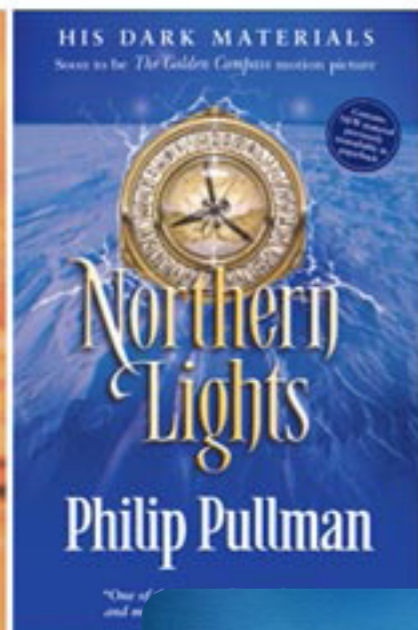
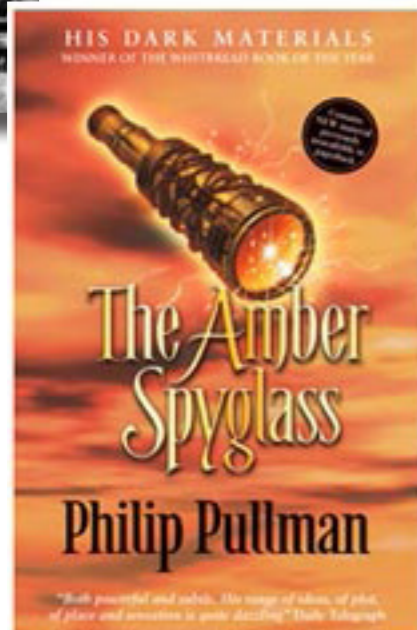
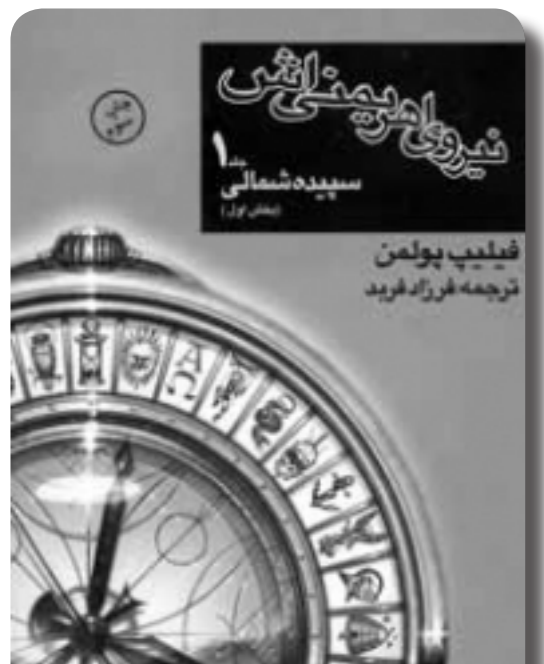
Philip Pullman ۲

Northen Lights ۳

Subtle Knife ۴

The Amber Spyglass ۵

The Observer ۶



در میان هنرمندان بسیاری که با بهره گیری از آثار تالکین به خلق اثر پرداخته اند می توان حرفه های مختلفی را یافت.مانند نقاشی،شعر،موسیقی و مجسمه سازی و... اما هنگامی که اسم از کشیدن تصاویر به میان می آید یک نام برجسته خواهد شد، کسی که ما با نام برده شدن از بسیاری از شخصیت های کتاب های تالکین،تصویر نقاشی شده توسط او در ذهنمان نقش می بندد.

تد نسmit Ted Nasmith

در میان هنرمندان بسیاری که با بهره گیری از آثار تالکین به خلق اثر پرداخته اند می توان حرفه های مختلفی را یافت.مانند نقاشی،شعر،موسیقی و مجسمه سازی و... اما هنگامی که اسم از کشیدن تصاویر به میان می آید یک نام برجسته خواهد شد، کسی که ما با نام برده شدن از بسیاری از شخصیت های کتاب های تالکین،تصویر نقاشی شده توسط او در ذهنمان نقش می بندد.

تد نسmit Ted Nasmith

تد نسmit، یک هنر مند کانادایی است.او تصویر گری برجسته و رندری خلاق است.اما او را بیش از همه به عنوان تصویر گر آثار جی.آر.آر.تالکین میشناسم.بسیاری از تصویر هایی که از هایت،ارباب حلقه ها و سیلماریلیون می بینیم کار های او هستند.نسmit در سال ۱۹۵۰در شهر گودریچ در انتاریو کانادا به دنیا آمد.پدرش یک افسر نیرو هوایی سلطنتی کانادا بود و بنابراین در همان سال های اولیه زندگی به کشور های مختلفی از جمله فرانسه و بریتانیا سفر کرد.وقتی که به سن نوجوانی رسید آن ها تقریبا به طور دائم به کانادا بازگشتند.با این وجود خاطرات تد به خصوص آشنایی با ادبیات اروپا تاثیر زیادی روی او گذاشته بود.او در حال حاضر در براد فورد ساکن است.

به دلیل استعداد ذاتی اش خانواده و دوستان از همان سن او را تشویق به تحصیل در مدرسه ای هنری کردند.در سال سوم دبیرستان،توسط خواهرش با ارباب حلقه ها آشنا شد واین کتاب برای او به سرعت به الهام بخشی بزرگ و نقطه عطفی مهم تبدیل شد.خود او در این باره نوشت:

این کتاب،دریچه ی عشقی مبهم و خفته را در قلبم گشود،عشق به اسطوره و افسانه.احساسم در کودکی به آن مانند من مثل «خانه» بود.و در طی سال ها اثرات جهان بیرون تاثیری بر این احساس نداشت.الهام گیری از صحنه های این جادو آغاز شد.قلمروی نوستالژیک ارباب حلقه ها تبدیل شد به جذب کننده ای برای ساعات زیادی از وقت من.(نسmit ۲۰۰۲)

در سال ۱۹۷۲نسmit عکس برخی از نقاشی های خود را به جی.آر.آر.تالکین فرستاد.تالکین چند هفته بعد در جواب نامه ضمن ستایش از او نوشت که طرح کشیده شده از بیلبو بگینز به نظر بیش از حد کودکانه می رسد.تد هنوز یک نوجوان بود و این باز خورد تالکین موجب شد تا او تلاش کند تفسیر واقعی تری از آثار تالکین را بر روی صفحه بیاورد.

بعد از فارغ التصیلی نسmit می خواست جا پای تصویر گر خودرو ،هنری فتزپارک بگذارد.با این حال سال بعد از آن به عکاسی هنری علاقه مند شد و سرانجام به عنوان یک رندر معماری مشغول به کار شد.چیزی که مشخص بود این بود که او یک با استعداد واقعی است! آثاری که درباره تالکین آفریده بود به تدریج مورد توجه منتقدان واقع شد.تا جایی که چهار تا از نقاشی هایش در کتاب «تقویم تالکین»توسط ناشر آثار به چاپ رسید.او به کارش در این زمینه ادامه داد و در بین هنرمندان برجسته این تقویم محبوب قرار گرفت.

در اکتبر سال ۱۹۹۶،نقطه عطفی در مسیر کار هنری تد نسmit به وجود آمد.ناشران از او خواستند که تصویر گری بسیاری از نقاشی های نسخه مصور سیلماریلیون را بر عهده بگیرد.چاپ اول در ۱۹۹۸ به کتاب فروشی ها آمد که با استقبال گسترده ای مواجه شد.چاپ دوم کتاب هم در سال ۲۰۰۴ منتشر شد که شامل بسیاری از آثار نسmit بود.

در اوایل سال ۱۹۹۹،پیتر جکسون و کمپانی نیو لاین سینما از او دعوت کردند تا با جان هاو و آلن لی برای بخش «هنر مفهومی»در ارباب حلقه ها همکاری کند.خودش در این بار می گوید:

از من دعوت شد تا به محل فیلم برداری در نیوزلند بروم و همراه با دیگران به روند ساخت برخی جلوه های ویژه و طراحی های بصری کمک کنم. نسmit همچنین به عنوان محقق تالکین به خوبی بر تاریخ باستان و تاریخ ادیان تسلط دارد.او عضو برجسته چند انجمن مرتبط با تالکین است مانند: (Tolkien Society, the Mythopoeic Society, and Mensa's Beyond Bree)

نسmit همچنین یک موسیقیدان و نوازنده گیتار و خواننده تنور است؛بخش عمده ی آثارش را نیز از آثار تالکین الهام گرفته است.او اولین آلبوم تجاری اش را با نام «در پنهان:آهنگ کلید سحر در سال ۲۰۰۷ منتشر کرد.او همچنین در یک پروژه موسیقی به نام:برن و لوتین کار می کرد. بیشتر آهنگ هایش را با کمک دوست نزدیکش الکس لويس می نویسد و اجرا میکند. تد نسmit دوستی نزدیکی با بنیان گذاران گروه موسیقی تالکین دارد.

در ادامه برخی از بهترین آثار نسmit را مشاهده می کنید.

مقاله ای از ایمان ذاکری





Art by Ted Nasmith

قضا را نزدیک پگاه در شبی بهاری لوتین بر فراز تپه‌ای خرم می‌رقصید؛ و ناگهان دختر لب به خواندن ترانه گشود. گزنده و جانسوز بود ترانه‌اش. همچون ترانه چکاوک که با دیدن خورشید در پس دیوارهای جهان، از دروازه‌های شب برمی‌خیزد و صدایش را در میان ستاره‌های میرنده جاری می‌سازد؛ و ترانه لوتین بند زمستان را می‌گسست، و جویباران یخ زده به نوا در می‌آمدند، و آنجا که او گام می‌نهاد، گل‌ها از خاک سرد به در می‌جستند.

آنگاه افسون خاموشی برن شکست و او را خواند و نام نینوویل را بانگ زد؛ و پژواک این نام در بیشه‌ها پیچید. آنگاه دختر شگفت‌زده بر جا ماند و نگریخت و برن به نزد او آمد، اما چون برن را نگریست، تقدیر به کار افتاد، و عاشق پسر شد؛ اما از میان بازوان او به در جست و چنان که صبح سر بر می‌زد، از دیدگان پسر ناپدید گشت، و آنگاه برن به‌سان کشته‌ای از بهجت و اندوه توأمان، مدهوش بر زمین افتاد.

بدین‌سان او تاوان این تقدیر را که برایش مقرر گشته بود، با عذاب پرداختن آغازید؛ و لوتین نیز در تقدیر گرفتار آمد، و او که نامیرا بود، در میرایی برن سهم شد، و آزادانه، قید زنجیر او را پذیرفت؛ و عذاب‌اش عظیم‌تر از هر عذابی بود که الدالیه می‌شناختند.

سیلمازیلیون - حدیث برن و لوتین، ۳۶۹

اشعار

در رویاها
وقتی که سرمای زمستان می آید ۲
شبی بدون ستاره روز را خواهد پوشاند ۳
هنگامی که خورشید در پشت نقابی پنهان گشته است
در زیر بارانی تلخ گام بر می داریم ۴

اما در رویاها
می توانم اسمت را بشنوم
و در رویاها
دوباره دیدار خواهیم کرد ۵

وقتی که دریاها و کوه ها فرو افتند
و به پایان دوران می رسیم
در تاریکی ها بانگی فرا می رسد ۶
که مرا آن جا فرا می خواند
آن جا خواهیم رفت
و دوباره باز خواهیم گشت



www.TedNasmith.com

Eagles to the Carrock — Copyright © Ted Nasmith. All rights reserved.

ترانه «در رویاها» ساخته هوارد شور و فران والش می باشد که در تیتراژ پایانی یاران حلقه و پس از ترانه «باشد که...» اجرا می شود. ترانه در رویاها توسط گروهی متشکل از شصت پسر نوجوان عضو ارکستر فیلهارمونیک لندن و به سرکردگی ادوارد روس ۱، پسری دوازده ساله و تحت نظر هوارد شور آهنگ ساز ارباب حلقه ها و فران والش از تهیه کنندگان ارباب حلقه ها، اجرا می شود.
این قطعه در آلبوم موسیقی نسخه های سینمایی با عنوان *the breaking of the fellowship* در آلبوم نسخه های طولانی شده با عنوان *the road goes ever on* منتشر شد.
محتوای این ترانه اشاراتی به روز بازپسین و انهدام جهان دارد که در ادامه می خوانیم:

Edward Ross ۱

۲ پراکنده شدن یاران
۳ راه من رود پیوسته تا آخر روز

In Dreams

*When the cold of Winter comes
Starless night will cover day
In the veiling of the sun
We will walk in bitter rain*

*But in dreams
I can hear your name
And in dreams
We will meet again*

*When the seas and mountains fall
And we come to end of days
In the dark I hear a call
Calling me there
I will go there
And back again*

لحظاتی در عالم خیال

فریاد «هالت» در گلوی هالداد خفه شد و تمام نیرویش را در پاها برای دویدن متمرکز کرد و دل به جنگل زد. از پی او الف ها روانه شدند. هیرگون چیزی به زبان خودشان به همراهانش می گفت اما جز صدایی مبهم چیز دیگری برای هالداد به ارمغان نداشت. ذهن آهنگر دغدغه دیگری داشت. «هالداد!»

الف این گونه با صدای رسا آهنگر را از دویدن بی هدف باز ایستاند. کمان را به دست کرد و تیری از تیردان برداشت. هالداد راستای دید هیرگون را دنبال می کرد اما چیزی پیدا نمی کرد. الف به نرمی آهو به جلو می خرامید و زه را می کشید. نفس را حبس کرد و بر سر جای ایستاد. تیر به چشم بر هم زدنی میان درختان نا پدید شد و اندکی بعد الف به دنبال آن رفت و هالداد هم چاره ای جز دنبال کردن الف نداشت. باقی هم پشت سر می آمدند. پیش تر هالداد انگار سنگ سیاهی بر روی زمین را مشاهده می کرد اما اندکی بعد وقتی دقیق شد یک اورک دیگر را روی زمین دید. تیر در گردن او شکسته بود.

هالت روی درختی بود که بلافاصله پایین آمد و در آغوش پدر جای گرفت. هالداد موی او را نوازش می داد. ترس گویی از بدن دختر تراوش و به پدر سرایت می کرد.

«پدر آن ها می خواستند مرا با خود ببرند. از چنگشان گریختم و به درختی پناه بردم. وقتی تیری از میان درختان به سمتشان آمد و به این خورد بقیه فرار کردند.»

هیرگون گفت:«فرار کردند تا بازگردند. آن ها برای اطلاعات به این جا می آیند. گذر شما از کوهستان شاید خبری باشد برای اربابشان تا بیش از پیش به نقشه های شوم خود بیالد.»

الف دیگر دست بر تنه درختی می کشید که هالت از آن بالا رفته بود. شمشیر سیاه اورک بر مغز درخت فرو رفته و شیره درخت بیرون ریخته بود. به زبان خودشان چیزی گفت و هیرگون ترجمه کرد: «اورک های پست! از هر چیز زیبایی نفرت دارند و دل هاشان درست مانند اربابشان مملو از سیاهی شهوت است.»

هالت دید که الف به هنگام بیرون کشیدن شمشیر اشک می ریخت.

به چادر باز گشتند و هالداد تا مدتی از خواهر جدا نمی شد. پدر در تدارک سفر بود و هالت می دید که با ظرافت همه چیز در کوله پشتی جمع می شد. به اندازه چند روزشان آب و میوه برداشته بودند. پسر همچنان در ماتم ترک اوسیریاند با بی میلی در آماده سازی وسایل کمک پدر می کرد.هالت در تفکر تیر و کمان الف غرق بود و مدام دشنه خود را لمس می کرد و به فکر ایجاد یک کمان برای خود بود. هالداد شب هنگام با کوچکترین صدایی آشفته از خواب بیدار می گشت و وقتی بیرون چادر می رفت جز صدای آب و زمزمه دیگر چادر ها چیز دیگری نمی شنید. ترس در آهنگر کارساز نبود اما در مورد فرزندانش نگران بود و دیگر نمی گذاشت هالت به جنگل برود و دختر از این بابت شاکی بود.

صبح روز بعد در حالی که اغلب چادر ها در حال برچیده شدن بودند و هالادین ها آماده ادامه سفر خود بودند، هالدار با بی قراری به آن طرف رود نگاه می کرد اما خبری از هیرگون نبود. آفتاب از میان درختان راهی برای نفوذ باز می کرد و پرتوان پرتوانش را به هالادین ها که چند روزی بود در پناه کوهستان ارد لوین اتراق کرده بودند می رساند. باد از بین جنگل زوزه می کشید و کار را برای چادر هایی که هنوز برچیده نشده بودند سخت می کرد. جنبشی در میانشان حاکم بود و گروه انگار بی تاب از ماندن و بی قرار برای رفتن بود.

هالداد جلوتر در حال گفتگو با چند تن از مردان بود. هاسوفل، آلاندیر و هالمیر از آن ها بودند. قرار بود مردان در این سفر پیرامون زنان و بچه ها را بگیرند و مسلح پا در جاده بگذارند. هالداد آن ها را قانع کرد که سریع و بی صدا، مسلح و مراقب دل به جاده بزنند چه آن ها هم از درگیری دیروز مضطرب گشته و سیاهی سایه گذشته بر دل هاشان افتاده بود.

گذشته ای که از آن وحشت داشتند و کابوس فرزندان و نگرانی بزرگان بود. گذشته ای که آن را در پس پشت جا گذاشته و به امید یافتن روشنایی راهی غرب شده بودند. از آن کمتر یادی در هالت و هالدار مانده است اما هالداد به خوبی از آن آگاه بوده است.

هالدار چشم به تجمع مردان روبه رویش دوخته بود. هاسوفل بر خلاف پدرش ریش بلند و پرپشتی داشت و پتکی بر دوش آویخته بود. پس از هالداد آهنگر، مردان دیگر گوش به پند او بودند و اکنون با پدرش در حال صحبت بودند. دیگران گوش می کردند. پسر امیدوار به ماندن نبود اما از عاقبتشان در جاده هم احساس نگرانی می کرد. حالا بیش از پیش به ضعف قوم خود پی برده بود. در همین افکار غرق بود که هیرگون را یکه و تنها سوار بر اسب سفیدش در کنار سایر مردان یافت. الف از اسب به پایین آمد و هالدار دید که قد او از نصف مردان حاضر بلند تر بود. بیش از این توان صبر کردن نداشت و به سمت پدر شتافت.

همه نگاه ها از هالداد و هاسوفل به الف دوخته شد و زمزمه ها خوابید. هیرگون این گونه آغاز کرد:

«درود بر شما و مهتر شما، هالداد. شما زبان ما را نیک نمی دانید حال آن که در اطراف و اکناف این سرزمین مردمان ما پراکنده اند. آداب رزم نمی دانید در حالی که دشمن در جای جای مسیر پیش رویتان کمین کرده. از نیرو های شیطانی که در شمال در کار است باخبر نیستید. آیا کسی در میان شما هست که در موردش اشتباه قضاوت شده باشد؟»

هیچ جنبشی از جمع حاضر بر نخواست.

هاسوفل پاسخ داد: « و در این وضعیت خطیر مردم شما ما را تنها می گذراند.»

زمزمه هایی به تایید هاسوفل بلند شد.

هالمیر گفت: «مردم شما در نامه خود ما را از این جریانات بی خبر نگذاشته بودند. و به ما از روی خیر خواهی سفر به غرب را برای دوری از کشمکش های شمال پیشنهاد داده اند.»

25

هیرگون با صدای رسا گفت: «مردم اوسیریاند همچنان سوگوار شاه از دست رفته خود هستند و با اختیار خود مقدم هیچ بیگانه ای را خوش نمی دارند و به این اصل برای اجتناب از تنش ها پایبند هستند…»

هالداد صحبت او را قطع کرد: « و این مردم سوگوار و محتاط به ما سفر به غرب را پیشنهاد داده اند. هیچ کدام از جمع ما به این پیشنهاد مردم شما خوش بین نیستند.»

هیرگون پرسید: «پس تصمیم شما چیست؟»

هالداد پاسخ داد: «ما به دنبال نولدور هستیم. به شمال خواهیم رفت.»

هیرگون گفت: «پس بگذارید در این سفر و در جاده پر مخاطره شمال میهمانانم را تنها نگذارم.»

اندک نفری از جمع حاضر خوشحال شدند و هالدار از آن ها بود و به پدر نگاه کرد. آهنگر نگاهی سرشار از اطمینان خاطر به هاسوفل کرد و او نیز با سر تایید کرد. آفتاب از بالای درختان سرک می کشید و سرخی لبخند هالدار پر صورتش را نمایان می کرد.

دو روز بود که مستقیم به جلو می رفتند. اکنون اوسیریاند جاده دورفی را در پس پشت جا گذاشته و عازم شمال بودند. گروه بزرگی که به سبب بار ها و آذوقه شان سرعت کمی داشتند. روز ها سفر می کردند و به محض غروب خورشید که در غرب به زودی زیر ستیغ بلند ارد لوین پنهان می گشت اتراق می کردند. رشته کوه های سر به فلک کشیده ارد لوین در سمت راست آن ها سیاه و استوار تا دور دست شمال امتداد داشت اما در جانب دیگر درختان پراکنده در دشت های بی انتها وجود داشت.

هالدار در کنار الف قدم بر می داشت. هر از گاهی به پشت سر نگاه می کرد. مدتی بود که جنگل و رودخانه از نظر دور شده بودند و نگاه های آخر پسر کوتاه و گذرا بودند.

صبح پرتراوت و گرم از شرق از راه می رسید و به عصری دل انگیز و پر حکمت زیر سایه دراز کوهستان -از آن جهت که بیشتر اوقات عصر پسر با داستان های هیرگون سپری می شد- و شبی خنک و پر ستاره منتهی می شد. الف هر شب از داستان ها و افسانه های خودشان به هالدار می گفت.

داستان هایی که برخی را پدر در آخرین شب اقامتشان در اوسیریاند برای فرزندانش شرح داده بود. هالدار اصرار داشت که شب ها هالت هم به آن ها بیوندد اما دختر مغرورانه در کنار پدر راه می رفت و هیچ گاه به پشت سر نگاه نمی کرد.

هالداد پیش قراول گروه بود و با عده ای از مردان دیگر اما پراکنده در جلوی گروه قرار داشتند. جای جای جمعشان مردان مسلح یافت می شد که البته هیرگون به آن ها دلگرمی می داد که تا دوردست ها خطری آن ها را تهدید نمی کند اما مدتی زمان لازم بود تا انسان ها دورنگری الف ها را درک کنند.

نوشته ی کاربر تور



زندگی نامه آنی لنکس

آنی لنکس زاده ۲۵ دسامبر ۱۹۵۴ نوازنده فلوت و سازهای کلاویه ای و خواننده - ترانه سرای اهل اسکاتلند است. او به عنوان یکی از اعضای گروه دو نفره یوریمیکس نیز شناخته شده است.

لنکس که زاده ابردین اسکاتلند است از کودکی فراگیری پیانو و فلوت را آغاز کرد.

در نوجوانی موفق شد از آکادمی سلطنتی موسیقی لندن بورس تحصیلی دریافت کند. اما پیش از به پایان رساندن تحصیلات اش، مدرسه موسیقی را رها کرد. برای چند سال بعدی در لندن باقی ماند و شغل های مختلفی را تجربه کرد. تا این که در سال ۱۹۷۵، زمانی که در یک رستوران کار میکرد با دیو استیوارت گیتاریست آشنا شد. استیوارت که در آن زمان در گروهی به نام لانگ دسنر ساز می زد به لنکس پیشنهاد کرد به گروه تازه تاسیس او که با یک ترانه سرا به نام پیت کومبز تشکیل داده بود بپیوندد. آنها تحت نام آن گروه که توریستس نام داشت از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۰، سه آلبوم منتشر کردند که یکی از ترانه های آنها به نام « فقط می خواهم با تو باشم » تارده چهارم جدول پر فروش ترین تک آهنگ های بریتانیا صعود کرد. در دوران همکاری لنکس با توریستس او و استیوارت دلباخته یکدیگر شدند و پس از اختلاف هایی که بین اعضای گروه پیش آمد. توریستس را ترک کردند و گروه خودشان با نام یوریمیکس را تشکیل دادند. در سال های آغازین دهه ۱۹۸۰، یوریمیکس تبدیل به یکی از محبوبترین گروه های موج نو شد و برخی ترانه های آنها مانند « رویاهای شیرین »، « اینجا دوباره باران می اید »، « اون دختر کیه ؟ » و « عشق یک غریبه است » هم در بریتانیا و هم در ایالات متحده بسیار موفق بودند. در سال ۱۹۸۶ ترانه « میسیونر » از آلبوم ۶آم آنها به نام انتقام، جایزه گرمی « بهترین اجرای راک دو نفره یا گروهی همراه با آواز » را نصیب لنکس و استیوارت کرد. در سال ۱۹۹۰ و پس از انتشار آلبوم ناموفق ما هم یکی هستیم، لنکس اعلام کرد که به خاطر بچه دار شدن به مدت ۲ سال از فعالیت های موسیقی کناره گیری خواهد کرد. در این دوره یوریمیکس منحل شد. لنکس بچه دار شد و کار بر روی اولین آلبوم شخصی اش با نام دیوارا آغاز کرد. دیوارا در سال ۱۹۹۲ با تک آهنگ های موفق « راه رفتن روی شیشه شکسته » تارده چهاردهم و « چرا ؟ » روانه بازار شد. در ماه مارس ۱۹۹۵ دومین آلبوم شخصی لنکس با نام مدوسا منتشر شد. مدوسا تارده یازدهم بیلبورد ۲۰۰ صعود کرد و تا همان سال گواهینامه پلاتین دریافت کرد. پس از گذشت ۸ سال از انتشار مدوسا و در سال ۲۰۰۳ سومین آلبوم استودیویی لنکس به نام آشکار روانه بازار شد. وب گاه آل میوزیک از این آلبوم به عنوان یکی از قوی ترین و شخصی ترین آثار لنکس در دوران فعالیت موسیقی اش یاد کرده است. آشکار در زمان انتشارش در آمریکا تارده چهارم بیلبورد ۲۰۰ صعود کرد و برای ۲۰ هفته در آن جدول حضور داشت. در سال ۲۰۰۴ وی توانست جایزه اسکار بهترین آهنگ تیتراژ را برای تیتراژ پایانی بازگشت پادشاه دریافت کرد. او این جایزه را به صورت مشترک با هاوارد شور و فرن والش دریافت کرد.

ترانه های کشتار جمعی چهارمین آلبوم استودیویی لنکس بود که در سال ۲۰۰۷ منتشر شد. او در این آلبوم بیشتر به بیان نگرانی هایش در مواردی همچون ایدز، مسائل زیست محیطی و فقر پرداخته بود. اما ترانه های این آلبوم به هیچ وجه « سیاسی » نیستند و بیشتر « شخصی » به شمار می آیند.

پنجمین و آخرین آلبوم لنکس که یک آلبوم کریسمسی است در نوامبر ۲۰۱۰ و با نام کورنو کویپای کریسمسی روانه بازار شده است. این آلبوم در برگیرنده ۱۲ ترانه است که ۱۱ تای آنها باز خوانی ترانه های سنتی کریسمس از دیگر هنرمندان موسیقی هستند و فقط ترانه ۱۲ام به نام « کودک جهانی » را خود لنکس سروده است.

منبع:

Middleearth.mihanblog.com

مقاله ای از کاربر SHIRE



Art by Elbardo

در پس حلقه کوهها مردم تورگون نشو کردند و بالیدند. و هنر خود را بی وقفه در کوشش ها به کار گرفتند. چنان که گوندولین بر فراز آمون گورات، به راستی زیبا و شایسته قیاس با تیرویون الفها در آن سوی دریا گشت. دیوارهای بلند و سفید بود. و پلکانش صیقل خورده. و برج شاه بلند و استوار. آنجا چشمه های درخشان در کار نواختن بودند. و در بارگاه دو نگاره درختان روزگار کهن برپا بود. نگاره هایی که تورگون خود با صنعت الفی ساخته بود. و آن درختی که از زر ساخته بود گلین گال نام داشت و درختی که شکوفه هایش را از سیم ساخته بود. بلتیل. اما زیباترین همه شگفتی های گوندولین ایدریل بود. دختر تورگون. که او را کله بریندال نام کرده بودند. سیمین پای. که گیسوانش به سان طلای لانورالین بود پیش از آمدن ملکور. بدین سان تورگون دیرزمانی در سعادت زیست.

سیلماریلیون - حدیث تولدور در بلراند. ۲۰۳ و ۲۰۴

Copyright © 2012 www.Arida.ir

گابریلا نگاهی به عکس داخل کیف پولش انداخت و به مرد داخل بار خیره شد .آن مرد اضافه وزن داشت، کچل و کوتاه بود .کت وشلوار آبی رنگ ارزان ظاهرش را برجسته نموده بود.او تمامی هفته ی گذشته در جستجو آن مرد بود .

زمانی که او در پله های میکده نشسته بود مرد سرش را چرخاند و زنی که همراهش بود را نادیده گرفت.او در محلی باز در بار ده قدم دورتر از جک ویلیامز نشست.جک به آن دختر خیره شد درصورتی که ناشیانه نوشیدنی اش را سفارش می داد،نگاهشان با یکدیگر تلاقی کرد.مرد تقریبا آب دهانش تراوش کرد چه قدر درجه یک ! او از جایش بلند شد و در چهارپایه کنار جک نشست .«من نوشیدنی مو تمام کردم .میخواهی یکی دیگر برام سفارش بدی ؟» «اوه مطمئنا البته میخوای روی میز بشینم ؟»

گابریلا سر میزی که جک نوشیدنی شان را فراهم کرده بود رفت.او جک را به حرفهای بیهوده گرفت وتظاهر کرد نسبت به حرفهای او علاقه مند است.

«خب جک زنتو تو خونه قايم کردی ؟»

«نه من در حال جستجو كردم.ولی تا حالا زنی رو پیدا نکردم که قلبو به تصرف در بیاره».گابریلا به دروغش لبخندی زد .

«چیزی که من میخوام دختری مثل توه نه». جک یه نوشیدنی دیگر سفارش داد.

«خب گابریلا اسم عجیب غریب قشنگی داری احتمالا برای این دور واطراف نیستی » «در اسپانیا متولد شدم »

«مشتریهای مهمی تو اسپانیا دارم .تقریبا به خاطر شغلم کل دنیا رو سفر کردم »

«واقعا ؟» دروغی دیگر ،جک ویلیامز به او گفت مدیر فروش شرکت دارویی است .او میدانست جک بازاریاب بیمه است.

«آره من به کشورهای مختلفی برای دیدن مشتری هام سر زدم .امیدوارم در آینده کنفرانس های بیشتری داشته باشم تو نمیتونی با آگهی های مکرر روی کاغذت اونهارو تیغ بزنی. اجازه بده بهت بگم ایده ی خوبیه به مشتریها نزدیک بشی خب آدم مهمی تو زندگیت داری ؟

«من دارم اما مرده »

جک به حال خودش برگشت مهره شیرین پیشانی اش افتاد.آرزوی او ناپدید گشت.«خب اهم ببخشید که اینو شنیدی میدونی آنها چی میگن با اسب پیر باید برگردی .»

او یک جرعه دیگر نوشید ودست او را گرفت .

«شما احتمالا اینو زیاد کسب کردید اما واقعا خوش قیافه ای »

«نه واقعا »گابریلا گفت «من با آدمها زیادی ملاقات نمی کنم»

«خوبه من به روشی مستقیم به زنها نیاز دارم تا با اونها مثل فرشته ها رفتار کنم»

«میتونم بگم»

جک رفتار تقلد مابانه گابریلا رابا دقت نگریست «فکر میکنم میتونیم به یه جای خصوصی تر بریم یه هتل کنار شهر هست که میتونیم بریم اونجا، شاید اونجا بیشتر با هم آشنا بشیم »

«فکر میکردم ازدواج نکردی»

جک لبخند زد «هیچ انگشتری در انگشتم نیست احساس مشترک داشتمم دوباره از سر رفته میشه و این نشاط آورده »

او به پشت تکیه کرد وپاهایش را روی هم انداخت «دوست داشتنی هستی »

داستانک درد شیرین

جک صورت هزینه بار را بدون هیچ انعامی پرداخت کرد .آنها به پونتیاک بون ویل درب وداعون سر زدن.گابریلا نظرش مبنی بر سختی مدیر فروش شرکت دارو سازی چند ملیتی به سختی میتواند رانندگی کند را فرو خورد.

در طول رانندگی جک با داستانهای دروغین سمسار بزرگی که ورشکسته شده باعث خستگی او شد.

ماشین را در گاراژ پارک کردند و به داخل راهرو هتل قدیمی قدم گذاشتند. او در هنگام بررسی کردن متوقف شد ولی به اندازه کافی نزدیک ایستاد تا مکالمه را بشنود.

جک گفت :«چارلی یکی که خیلی ساده س رو گیر آوردم من نمودارو برداشتم منو تو اتاق مخصوصم بنداز »

چارلی کارمند دهن پوزه ای احمقانه پوزخند زد.«بدون شوخی ،میتونم چکش کنم چه خوش شانسی یه بطری شراب دارم میتونی ببریش اتاق » «تو بهترینی »

جک او را از بیرون دید و او را به آسانسور برای رفتن به اتاق ۳۱۳ جک راهنمایی کرد.یک بطری شراب قرمز بیرون آورد .درون دو تالیوان ریخت و یکی را به سمت او گرفت .«میدونی اغلب از این کارها نمیکنم من دور دنیا سفر کردم این خیلی سخته یه رابطه معنی دار پیدا کنی اما فکر میکنم این قدرت تغییر کرده»

«جک من میخوام اقرار کنم من دنبالت کردم هیچ فرصتی برای دیدار امشبمون وجود نداشت فکر کردم ممکنه اینجا باشی و میخوامستم ببینمت » جک به لیوانش با نوک انگشت ضربه میزند« واقعا؟» «حالا ما اینجام خیلی سخت تونستم منتظرت بشم »گابریلا لباسش را پاره کرد.

«تو متجاوز نیستی »جک لیوانشو زمین گذاشت.

قبل از اینکه او بتواند واکنش نشان دهد گابریلا با پشت دست به صورتش سیلی زد .سرش مثل ضربه تازیانه تکان خورد.

او صورتش را لمس کرد و به او خیره گشت «چه چیزی میتونه مثل جهنم باشه؟ »

گابریلا چشمک زد «فقط سر حال شدم اگر بخوای میتونیم مکث کنیم» «تو واقعا تو کاری جک . از نظر ظاهر اصلا دلربا نیستی اما از داخل واقعا منزجر کننده هستی »دنبالت کردم بعد از اینکه دیدم جریان داد گاه دعوا با زنتو دیدم»

جک کمی عقب وایستاد «درمورد چی حرف میزنی ؟»

«کتی رو با بی دقتی از دست دادی و تقریبا زن اولتو کشتی حرامزاده مریض وهمینطور سوییسی دایانا و الیسا ». او به ته دنده اویا سرعت ضربه زد دستش نمیتوانست دفاع کند و به زانو سقوط کرد برای محکم کردن دنده ونفس نفس میزد.»

جک نالید

او با مشت موهای او را ربود و سرش را کج کرد «با پلیس تماس گرفتم و از طریق اونها عکسهای دادگاه زنتو دیدم بنظر میرسه او با مک تراک فرار کرده اونو مثل علف هرز ترک کردی شونه هاشو جدا کردی بی پولش کردی ودندونهاشو شکوندی اینها به اندازه کافی بد نیست اکثر موهای سرشو چاک زد ی تو، حیوان کثیف »

29

گابریلا به او خیره شد « وقتیکه از زنت جدا شدی با سیگار بدنشو میسوزوند بعد از طلاق گرفتن اون گفت اگر ترک نمیکرد میکشتیش » جک تلو تلو خورد «زنیکه ی دیوونه »دستانش را مشت کرد، اما قبل از اینکه ضربه بخورد ناله کرد و او داخل زمین مچاله شد او منتظر ماند تا او سرخ شود بعدش به صورتش کوباند تا زمانیکه دستانش سرشار از خون گشت او خون های روی دستش را لیسید و لبخند زد.

او بی ربط فریاد زد خون ترشح شد و کنار او گام برداشت او خیزش ناگهانی به او داشت اما زیرکانه کنار او ایستاد جک مثل یک حیوان تند برگشت گردنش را چنگ زد. قبل از اینکه بتواند جیغ بکشد گابریلا دهانش را با دست آزادش گرفت او دندانهایش را درون گلویش فرو برد و چشمانش را بست خونش را مزه کرد .او را عقب کشید وگردنش را شکست گابریلا نمیخواست او لذتی کسب کند فقط درد ورنج . سزاوار هدیه فریبنده او نبود .

او بازوهایش را کج کرد سرش را به عقب برد وزبانش را لیسید صرفنظر از پست بودن قربانیش هنوز شیرین بود و خوشمزه .خون زندگی را درون زبانش حس میکرد.

گابریلا مجبور بود تغذیه کند اما بدون غرض ورزی او رانکشت .با دقت او را طعمه کرد. قاتلان و بقیه ی آشغال های اجتماع وقتی شروع شد که او در لیسون بود .برای هفته ها او از پلیسهای پرتقالی اجتناب میکرد بعد از آن او کاراگاه آمانور شد.

پس از تمیز کردن حمام بعد از جمع آوری بدن او را در ملافه پیچید .او را پیچاند و زمین را برای پیدا کردن خون جستجو کرد. قطرات کمی خون چکیده بود .

«جهنم اینجا چیکار میکنه» کارمند میز جلویی فریاد زد.

گابریلا امیدوار بود بتواند فرار کند.او به ضربان قلبش ونفس کشیدن عمیقش گوش سپارد .لعنتی مرد نمی خواست اینجا را ترک کند. گابریلا با صدای تفنگ چشمهایش گشاد شد.او میتوانست نوع گلوله تفنگ را ببیند .

او برای ترمیم کردن روح زخمی اش میتوانست ماهها خواب عمیق داشته باشد.

او به سرعت به حمام رفت وقتی کارمند در را باز کرد.اسلحه در دست درون اتاق گام نهاد.

«چه چیزی…»

قبل از اینکه بتواند جمله اش را تموم کند از حمام بیرون پرید و گلوله ای به سرش برخورد کرد. و روی کف زمین افتاد.او لرزید.آن مرد هنوز زنده بود. او دندانها نیشش را نمایان کرد و درون گردنش فرو کرد اما پیشانی اش را عقب کشید.

نه …و فقط خورد مجبور بود اشتیاقش را کنترل کند.سالها قبل او تصمیم گرفت به کسانی غذا بدهد که سزاوار باشند .گرچه این شخص پس مانده باشداون میتواند هیچ اشتباهی انجام ندهد.

چشمان بسته اش را بر روی کارمند نگه داشت . او منتظر ماند تا اینکه خیابان خالی شد.بعد از مدتی پنجره را بالا برد بدن جک را روی دوشش گذاشت سه گام پرید و در انتها روی پاهایش نشست .خیابان خالی از مردم وتراфіک بود.به سرعت در طول گاراژ حرکت کرد.

از کلیدهای پاکت شلوار جک استفاده کرد صندوق ماشین را باز کرد و

بدنش را پرتاب کرد.

لاشه غیر قابل استفاده را نزدیک مرز دلاوار انداخت .بدن سنگین را پایین انداخت و او را بین لاشه ها قرار داد. «امیدوارم کسی به این زودی پیداش نکنه » .

«هرجا که میرم حواسم هست کسی دنبالم نکنه بدون اینکه بهش فکر نکنم نمیتونم کاری انجام بدم »آندریا گولینگتون در بین اشکهایش اینگونه

گفت.

گابریلا گفت «اون نمیتونه، تو نمیتونی با ترس زندگی کنی »

«تو دری رو نمیشناسی اون واقعا جذابه ومردمو خوب میشناسه فقط میخواد اوقاتشو با زنش بگذرونه »آندریا بغض هیستریکی کرد.

گابریلا او را در آغوش گرفت.دو هفته پیش آندریا را در پناهگاهی که

خمیر درست میکردند در شهری قدیمی در فیلادلفیا دیده بود.

بعد از آشنایشان آندریا داستانهای زیادی از بد رفتاری همسرش داریول برای او گفت برای ساعتها او را در سرداب زندانی کرده بود. دو بار میخواست او را از پله ها به پایین پرتاب کند.دماغ، ترقوه ، استخوان گونه ودندانهایش را شکسته بود .

گابریلا از آندریا استفاده کرد تا درد او را بفهمد او سر آندریا در سینه خود فشرد وهمچون کودکان او را تکان داد.«دیگه در مورد داریل نگران نمیشی و تو به زندگیت ادامه میدی »

آندریا به او نگاه کرد«چی»

«بله »او باعث کمک آندریا شد تا برخیزد «میتونم برم امروز یه قرار ملاقات دارم » «اوه عالیه»

گابریلا دوباره او را در آغوش گرفت و زبانش را لیسید.چیزی که نمیتونست به آندریا بگوید این بود که قرار ملاقاتش با همسرش بود.امشب او شهوانی تغذیه میشود.یک لذت دیگر در مورد دختر داغان در مقابلش…

ترجمه معصومه .ش

تریون آردایی

سوالات شخصی

با سلام و درود خدمت شما. مرئ خودتو بطور کامل معرفی کنی؟

سلام به شما. اسمم که شیرین هست. ۲۰ سالمه. متولد تیر ماه ۱۳۷۲. قدم بلند نیست!

خانواده ام ۴ نفره اس. سال سوم دانشگاه هستم. درس خون هم نیستم اما به علم علاقه دارم واقعی.

خرسندم از این که قراره یه یادگاری توی مجله بذارم. تجربه های مختلفی توی زندگی داشتم و کارای خطرناک هم زیاد انجام دادم:پی

اهل کدوم استان و کدوم شهرستان هستی؟

استان فارس. شهرستان آباده(که شهرمو تقریبا دوستش ندارم).

ویژگی مثبت و منفی مردانه استای و شسری که در اوست به دنیا اومدی چیه؟

ویژگی مثبت شون مهمون نواز بودن و صمیمی بودن شونه. منفی هم فکر کنم زیادی عیاش بودن شونه. جوونای فارس و مخصوصا شهر شیراز

خیلی خوش گذرون هستند.

البته شهر ما ویژگی مثبتی فکر نکنم داشته باشن. اما اهالی شهر ویژگی منفی هر چی فکر کنین دارن

شهر ما فقط خیلی تمیزه. هر دومتر یه سطل آشغال گذاشتن. لهجه مونم کرکر خنده اس.:پی

از نظر اجتماعی چطور آدمی هستی؟

خب همین قدر بگم که معمولا از مهمونی گرفتن اعصابم خورد می شه. اما مهمونی رفتن رو تا حدی دوس دارم. چون یه جا می شینی و ازت

پذیرایی می کنن. اما هر جایی برم بیش تر از سه ساعت دیگه نمی تونم تحمل کنم. اگه از آدماش خوشم بیاد و بهم خوش بگذره، البته گاهی، فرق

می کنه. شلوغی گاهی اوقات دل نشین می شه اما ترجیح می دم روزها تنها باشم.

کلمات عامیانه ای که توی رابطه با آدما استفاده می شه رو بلد نیستم. و هیچوقت هم سعی نکردم یاد بگیرم.

در کل همه بهم می گن سرد هستم اما قلبم برای بعضیا خیلی مهربونه. برای دوست شدن هیچ وقت جلو نمی رم. نه بخاطر غرورم بلکه بخاطر

اهمیت نداشتن این قضیه. رابطه های دوستانه ی خیلی خاصی با بعضی از دوستان داشتم که هرگز فراموش نمی کنم.

چندتا از ویژگی های خاص خودتو بگو؟

آقا اینا رو که بنظرم دوستان می دونن. هی منو زحمت می دین تایپ کنم:دی

مغرور/ اخمو/ تو بعضی مسائل متعصب/ بعضی جاها شدیدا احساستی/ کم حرف/ جدی/ کینه ای ام و هیچی رو فراموش نمی کنم/ از حسادت

خیلی بدم میاد/ خیلی دوس دارم به بقیه چیزایی که بلدمو یاد بدم و وقتی کسی ازم سوالی می پرسه خوشحال می شم/ عقاید خاص خودمو دارم

که اطرافیانم موافقم نیستن/ بچه ها رو خیلی دوست دارم/ به استعدادهام اهمیتی نمی دم/ در حین خوندن کتاب تلاش خودمو می کنم

تجربه های نویسنده رو منم تجربه کنم و بچشم و یه جووری می خوئمش که انگار کاملا دارم باهاش زندگی می کنم/ این جووری که درمورد خودم

فکر می کنم به نظرم همسر خیلی راضی کننده ای می شم:دی/ کلا آدم مزخرفی باید باشم در نظر خودم ولی همچنان سعی در قوی تر

کردن این اخلاقام دارم:دی

وقتی دارم به چیزی فکر می کنم اگه به کره ی ماه هم پرتابم کنن متوجه نمی شم!

سر کلاس سوالای خیلی بحث برانگیزی می پرسم.

جالب ترین و فاندارترین خاطره ات از آردا رو بگو؟

خب اون مراسم رومایی که رفتم بهم چسبید. آنقد غرق بودم که گاهی فکر می کنم خواب دیدم. مدرکی هم از بودنم موجود نیست که بهم

بفهمونه بیدار بودم)

خاطره خوب هم زیاد دارم. یه دوستی یه بار برام دعایی کرد که در کمتر از یه دقیقه بر آورده شد. اگه مصاحبه رو بخونه می فهمه خودش.

{چشمک}

اون روزی رو که با حمید استورم کرو و سولماز و اصلان ۴ تا نمایه رو پر کردیم . خیلی حال داد!

اون شبی که نمایه زدم و رفتم خوابیدم. صبحش اومدم دیدم نمایه ام پر شده و بچه ها برام مراسم عزا گرفتن. خیلی خندیدم. همون نمایه ی: انگشتم

روش قرمزی پیدا شده و می سوزه.:))

و...

جمله ای که در لحظات سخت زندگیت تو زحمت می چرخد و بهت قدرت مده چه چیزه؟

شیرین تو وحشتناک تر از اینو تونستی. اینم می تونی.

مزهرف ترین، خنده دار ترین و ترسناک ترین کاری که در عمرت انجام داری رو بگو؟

مزخرف ترین: با یه بابایی درد دل می کردم.

خنده دار ترین: حضور ذهن ندارم الان. اینو یادمه ولی: اول دبیرستان که بودم یه بار توی راه برگشت از مدرسه یه کسی با موتور اومد از

31

کنارمون با سرعت رد شد منم می خواستم یه تیکه ای بندازم به دوستم، اما هول شدم و یه چیزای بی معنی و چرت و پرتی از دهنم در اومد. که

خودم هم نفهمیدم چی گفتم. دوستم تا خونه آنقد خندید که نمی تونست راه بره! الانم اگه از اون دوستم بپرسید بهتر می دونه من چی گفتم.

چون من خودم چیزی یادم نمیاد بس که هول شدم)

ترسناک ترین: خب چند باری جایی رفتم که اگه مامان بابام بو می بردند احتمالا الان یکی از سیاه بخت ترین آدمای دنیا بودم. الانم که

یادشون می افتم به خودم می گم شیرین تورو فقط خداوند برد و آورد!

پنج چیز مورد علاقه ات رو بگو؟

مراجعه شود به پروفایلم:دی

پنجره/ پیدا کردن ستاره های خاص تو آسمون/ مداد/ ایستادن لبه ی ایوون/ بوی خوش

خودتو در سال ۱۶۱۰ در نظر بگیر. به نظرت در اوست موقع چطور وضعیتت خواهد داشت؟

عجب سوال سختی!

احتمالا خیلی از کتابایی که در نظر دارمو خوندم.

ظاهرم خیلی تغییر کرده.

چند تا بچه دارم:x

به یه سری از آرزوهای اساسیم رسیدم.

غمگینم اما! مثل تمام عمر...

هنوز یه سری درگیری ها با جهان دارم.

دستهای خالیم دست دوستمو لمس کردن...

هم چنان سیل به دست، می خوابم.

کدام کتاب، فیلم، نوشته یا شخصیت، بیش ترین تاثیر و رور تو داشت؟

ارباب حلقه ها بی شک اولینش هست.

کتاب «کویر» دیوونه ام کرد برای تمام عمرم...

استاد تالکین بزرگترین شخصیت زندگی منه. یه جووری بزرگ که اگه باهاش آشنا نمی شدم احتمالا الان کاملا یکی دیگه بودم با یه زندگی دیگه.

اهداف دیگه. دغدغه های دیگه.

دیدن عکس استاد برای اولین بار منو لرزوند... و اون لحظه به حق که انگار خدا ستاره هاشو فوت کرد توی زندگیم.

کلا من از خیلی ها تا به حال تاثیر پذیرفتم. و آخرین شون استاد بزرگوار و دوست داشتنیم توی دانشگاه هستن که به شدت بهشون علاقه مندم.

از صبح تا عصر وایمیسم توی حیاط دانشکده که بیاد رد شه بینمش:x {اسمایل مجنون}

فرض کنی یه خواستگار پولدار داری، و یه خواستگار عاشق وکس که انسان کامل باشه کهوشو انتخاب می کنی؟ در

خواستگار عاشق یقینا! {اسمایل احمق}

البته اگه خودم طرفو دوست نداشته باشم هیچ کدومو!

به چه غذاها وفوردرن هایر علاقه داری و یا علاقه داریتر؟

من خیلی بد غذا هستم با اجازتون:دی

مث مرغا غذا می خورم اصولا! اما ماکارونی دوس داشتم همیشه. خورش بادمجون عاشقشم. اما بادمجوناشو نمی خورم متاسفانه

بچه بودم در حد زیر شش سال، پیازو مثل سیب گاز می زدم. می گن، والا باورش برا خودم هم سخته

سوالات تالکینی

کدوم کاربر فرم شخصیتت شبیه به یکی از شخصیت های کتاب های تالکین داره؟

به نظر من جناب ۳DMahdi بیش ترین شباهتو به ماندوس داره.

چطور شد که با آردا آشنا شری؟ (یا بهتر بگیم بلائیر به نام LObeLia بر سر انجمن فرود اومدی)

یه دوره ای از ارباب حلقه ها فاصله گرفتم بنا به دلایلی... اما بعدش که دوباره به سمتش اومدم می خواستم کتابای دیگه ی استادو

بخونم. زدم درخت و برگ که وבלاگ آقا مهدی رو برام آورد. من خیلی تعجب کردم که کس دیگه ای هم مث من تالکین رو می شناسه و وقتشو

براش می ذاره. از وבלاگ آقا مهدی هم آردا رو پیدا کردم. یادمه دو شبانه روز لپ تاپ رو باز نگه داشته بودم نکنه یه موقع آدرس این سایت یادم

بره و دیگه پیدااش نکنم

پ.ن: خیلی دلتونم بخواد جمیعا-__

فرض کنی فردا آردا مر خواد تعطیل شه، چه حس پیدا می کنی؟ دنیا رو بعد از تعطیل آردا چه طور می بینی؟

ناراحت می شم مسلما. اما نه خیلی زیاد. چون من دوستامو خارج از آردا هم دارم. آردا و خاطرات شو توی ذهنم حک می کنم برای همیشه و با

لیخند ازش یاد می کنم. دلخوری هایی که برام پیش اومد رو صاف می کنم تو دلم. دلم تنگ می شه برای خیلی چیزای آردا...

تالکین و تالار های نورانی ماها نلساری، ویژگی ای داری که نویسندگانش وانجمن های دیگر ندارند؟

تالکین رو داره

خود تالکین هم رویای به حقیقت پیوسته ی منو داره!

زیباترین جمله در میان کتاب هر تالکین کدوم؟

زیباترین که نداریم به نظرم. اما این جمله رو خیلی دوست دارم: «می دانم جایی روی زمین جای پای محکمی دارم. حتی اگر هرگز دوباره پایم به آن جا نرسد.»

مهم ترین درس و نکته اخلاقی ابر که از خوندرن کتاب هر تالکین یاد گرفتید چیه؟

امید داشتن مهم ترین وجه نوشته های استاده به نظر من. و این که می خواد بگه دستای کوچیکِ تو هم قادرند کارای بزرگ بکنن. اینو ثابت کرد نه اینکه فقط شعار داده باشه.

به نظر من تو متعصب ترین کارر انجمن. نظر خودت چیه و اگ موافق، چه حس در این مورد داری؟

ممنون از قضاوتتون

موافق که هستم. اگه کس دیگه ای از من متعصب تره بیاد اعلام وجود کنه:دی

تعصب اصولا چیز خوبی نیست اما من واقعا بعضی جاها دلم می خواد متعصب باشم. حس خوبی دارم و این از علاقه ی زیادم نشات گرفته.

استادو با تمام وجودم دوس دارم و وقتی کسی ازش بد می گه یا کم می بینتش واقعا یه جوری می شم چون استاد تالکین واقعا انسان خیلی بزرگیه و من هنوز نمی تونم اینو هضم کنم که تمام این دنیای وسیع از به ذهن بیرون اومده. و در این مورد تفکرات خاص خودمو دارم که نمی گم-_-

چه قدر به دنیای تالکین وابسته اید؟

به شدت... به شدت... اصلا اگه روزی فکرم رها باشه از رنگ دنیای تالکین اون روز دیگه روحم مرده. واقعا می میره.

از بچه گری هم همینطور علاقه به فانتزی داشتید؟ دنیای بچه گری و اوسن خیالات شیرین به نظرت بهتره یا بزرگسالر؟

آره. همیشه تخیلاتم جاری بودن. فکرای عجیب غریب زیاد می کردم.

هر چیزی به جای خودش. آدم وقتی بچه اس باید بچه گی کنه. وقتی نوجوانه باید نوجوونی کنه:دی وقتی هم بزرگ می شه باید مثل یه انسان عاقل رفتار کنه. زیبایی ها رو از جهان دریافت کنه و لذت ببره ازشون اما ادبیاتش باید مناسب سنش باشه.

اصنامو در مورد اولین تاپیکر که گذاشتید بگو (البته اگ یادته!):

البته که یادم نیست! من این چیزای بی اهمیتو ثبت نمی کنم توی ذهنم که!

شاید منظورتون تاپیکی هست که متن هام توش بود، خب اون موقع خیلی شور و شوق داشتم که کسی متنامو نقد کنه. اما حتی اگه قفل نمی شد بازم ادامه اش نمی دادم... به خاطر اینکه بعدها با جو فروم و اعضا آشنا شدم و دیدم که به صلاح هیچ کس نیست نوشتن اون چیزها! *خصوصیات همسر آئیندت در زهنت چیه؟*

به شدت عاشقم باشه (آره. با اون اخلاقای بشر پسندانه ات حتما عاشق گشی)

توی یه سری از اعتقادات خاصم همراهیم کنه حتی اگه زیاد موافقشون نباشه.

همه جا به داشتن من افتخار کنه!

آروم و کم حرف باشه.

مثل اکثر مردا علاقه شو با کاراش ثابت نکنه بلکه با زبونش بیان کنه.

پول داشته باشه.

برادر نداشته باشه:دی

قیافه ش به دلم بشینه.

مغرور و متکی به خودش باشه.

به خانواده اش خیلی احترام بگذاره. یعنی پدر و مادر و خواهرش(برادرم که نباید داشته باشه:دی).

من رو نخواد عوض کنه.

و...

خیلی چیزای دیگه هم هست. که همشون توی اولویت قرار دارن:دی

صداقت بگو تالراحم شوراس هانگلسار چه بیت دار؟

امیدی برای وقتای ناامیدی...

لطف خدارو بهم خیلی صریح نشون داد.

دلچسب ترین پست و نمای ابر که گذاشتید کدوم بود؟

آقا من که اینارو یادم نمی مونه!

نمایه فکر کنم همون که درباره ی انگشتم بود.

اونی که درمورد دندون بود هم باحال بود.

کلا همه ی نمایه های من خفن تشریف دارن:دی

نمایه هایی که با رضایی.استل بازی می کنیم رو هم دوس دارم. و به نظرم واقعا تاثیر مثبت دارن.

پست هام هم همشون سنگین و پر مغزن

اون اولین پستم توی تاپیک «اندوه فراوان سیلماریلیون» رو خیلی خوشم می یاد.

بهترین قسمت از کتاب هر تالکین رو که خوندر کردید بود؟

قسمت فرودو و سم در موردور رو خیلی دوست دارم/ نیرنایث آرنوید یاد رو عاشق شم/ صحبتای بانوگالادریل/ داستان ائارنردیل/ از سائرون هم خیلی خوشم می یاد. خیلی باهوشه ارویی. نرگول رو هم بسیار دوس دارم.

قسمتای هورین رو هم خوشم می یاد زیاد...

اما بهترینش شاید ... اومممممم.. بخش های پایانی تورین تورامبار باشه. که به سادگی نمی شه ازش گذشت...

کدوم قسمت آردا رو بیش تر می پسندید؟ بخش کتاب ۵، نمایه ۵ یا بخش طرفداران؟

بخش کتاب ها رو یقینا. شورای خردمندان و کتابخانه های عالی آن.

نزدیک ترین شخصیت به تو در دنیای تالکین؟

آقا سوالا از ۱۵ تا بیش تر شد! من حال ندارم فکر کنمممممممم

احتمالا لوتین / فرودو / آرون/ ملیان.

اگ بشه در دنیای تالکین زندگی کنی کدوم دوره(زمانه) ، کدوم مکان و کدوم شخصیت رو براس ز سخته انتخاب می کنی؟

اگه بشه چه خوب می شه:دی

آقا سوالا هی سخت تر می شن! من فسفرامو ذخیره کردم برا کارای دیگه شما هی وادارم می کنین بسوزونمشون:دی من جایی فسفر کم آوردم

مسئولین مجله باید پاسخ گو باشن

من «آرون» رو برای تمام عمر انتخاب می کنم. دیگه دوره و مکانش مشخصه!

راستر همسر ترین دوستانت در آردارو بیشتر دوست داری یا مداد اتود و تمکلت؟:در

صد البته مدادم رو

۳۱) تا حالا چند نفرو خارج از انجمن علاقه مند به دنیای تالکین کردی؟ چند نفرو دل زده یا دشمن کردی؟:دی

هیچ کسو! اصلا تمایلی به این کار ندارم. دوس دارم تالکین هر چه پنهان تر بمونه تا بکر تر باشه.

چند تا دوست طرفدار تالکین یا فانتزی خارج از سایت داری؟

دوست که یکی فکر کنم. اما زیاد باهاش رابطه ای ندارم اما می دونم خیلی ارباب حلقه ها دوس داره. یه بار می خواست درموردش باهام سر بحثو باز کنه من بهش گفتم بی خیال، من تحمل صحبت کردن در مورد ارباب حلقه ها رو ندارم. قلمم کند می زنه. اونم خیلی تعجب کرد و دید من از خودش دیوونه ترم و هیچی نگفت دیگه.

اما دختر خاله م هری پاتر خونده و خوشش می یاد از فانتزی، اما خیلی واقع گراست. با این که هم می دیدیمش. و آراگورنو خیلی دوس داشت. اما آردا نمی یاد

از اثرات مثبت و منفی آشنایرت با دنیای تالکین و آردا بگو؟

اثر منفی: دوره امتحانا خیلی منو دچار دوگانگی می کنه که درس بخونم یا بیام آردا؟ بعد این که باعث شده کمتر کتاب بخونم چون وقت نمی کنم. هم این که دو روز دیگه قبض تلفن مون می یاد ارو داند چه قد می یاد)

اما دنیای تالکین به نوبه ی خود هیچ اثر منفی نداشته برام.

مثبت: تا دلتون بخواد... توی فروم خیلی چیزا یاد گرفتیم. با کسای آشنا شدم که بعضی جاها کمکم کردن.

آردا باعث شد کتابام امضای آقای عزیزاده رو داشته باشن. و این که دلخوشی هست برای زندگی خوبگاهی. و هزاران چیز دیگه...

صد البته مدادم رو

تا حالا چند نفرو خارج از انجمن علاقه مند به دنیای تالکین کردید؟ چند نفرو دل زده یا دشمن کردید؟:در

هیچ کسو! اصلا تمایلی به این کار ندارم. دوس دارم تالکین هر چه پنهان تر بمونه تا بکر تر باشه.

چند تا دوست طرفدار تالکین یا فانتزی خارج از سایت داری؟

دوست که یکی فکر کنم. اما زیاد باهاش رابطه ای ندارم اما می دونم خیلی ارباب حلقه ها دوس داره. یه بار می خواست درموردش باهام سر بحثو باز کنه من بهش گفتم بی خیال، من تحمل صحبت کردن در مورد ارباب حلقه ها رو ندارم. قلمم کند می زنه. اونم خیلی تعجب کرد و دید من از خودش دیوونه ترم و هیچی نگفت دیگه.

اما دختر خاله م هری پاتر خونده و خوشش می یاد از فانتزی، اما خیلی واقع گراست. با این که هم می دیدیمش. و آراگورنو خیلی دوس داشت. اما آردا نمی یاد

از اثرات مثبت و منفی آشنایرت با دنیای تالکین و آردا بگو؟

اثر منفی: دوره امتحانا خیلی منو دچار دوگانگی می کنه که درس بخونم یا بیام آردا؟ بعد این که باعث شده کمتر کتاب بخونم چون وقت نمی

کنم. هم این که دو روز دیگه قبض تلفن مون می یاد ارو داند چه قد می یاد)
 اما دنیای تالکین به نوبه ی خود هیچ اثر منفی نداشته برام.
 مثبت: تا دلتون بخواد... توی فروم خیلی چیزا یاد گرفتم. با کسایی آشنا شدم که بعضی جاها کمکم کردن.
 آردا باعث شد کتابام امضای آقای علیزاده رو داشته باشن. و این که دلخوشی هست برای زندگی خوابگاهی. و هزاران چیز دیگه...

در آخر سفر که دوسر داشتیم بهم حس کرد برگردیم یا اگر حرف نگفتیم از موندن بگو.

همین که با هم مهربون باشند و ساده ببخشن هم دیگه رو. همیشه فکر کنین امروز آخرین روز شما توی آرداست و بعدش حرفی بزنین یا تصمیمی بگیرین.

همیشه توی لحظه های سخت نگاه تون به آسمون باشه. آرامش خودش می یاد به همراهش...

اشک عاشق از جدایی به شدت دردناکه...

نصیحت نمی کنم اینا رو. اینا رو بهش رسیدم که می گم. کتاب بخونید اونم زیاد. اینم بدونید هر کتابی رو نباید خونند.

همیشه «منتظر» زندگی کنین. انتظار یکی از شیرین ترین احساس های دنیاست.

گاهی وقتا ناخواسته حرفام بعضیا رو ناراحت کرده. می خوام که با قلب پاکشون منو ببخشند.

بچه های زیر بیست سال آردا: من همتونو خیلی دوس دارم.

مامان باباها به صلاحشونه که از بعضی چیزا بی خبر بمونن.

همیشه به ایرانی بودنم افتخار می کنم. {وطن پرستم شدید:دی}


از جوابایی که دادم راضی نیستم. چون اصولا من سوال بلد نیستم جواب بدم. اینارم خیلی فکر کردم و نوشتم. امیدوارم شما حداقل خوشتون بیاد

ممنون از اینکه وقتتو در اختیار ما گذاشتی و به سوالات پاسخ دادی.

خواهش می کنم. ممن از شما تشکر می کنم بخاطر زحماتی که پای مجله می کشین. کاش بشه روزی این مجله بیرون از سایت مون چاپ بشه...
 زنده باد استاد تالکین...



ملبان سخنی نگفت، اما الوه با دلی مالا مال از عشق
 به او نزدیک شد. دست اش را گرفت. و افسونی بر او افتاد
 چنان که آن دو همچنان که ستارگان گردنده بالای سر
 سال های دراز را می پیمودند. آنجا ایستادند.
 و درختان نان الموت
 پیش از این که ایشان لب به سخن بکشایند تا در تیره گشتند.



چگونه می توان به زندگی گذشته بازگشت؟

چگونه می توان... همان مسیر را ادامه داد

در حالی که قلبت گواهی می دهد...

که دیگر بازگشتی نیست.

زخم هایی هستند که آنقدر

در گوشت و پوست انسان نفوذ می کنند...

که زمان نمیتواند...

التیام بخش باشد...



Art by John Howe



© 2003, www.john-howe.com

تورین خنده‌ای عجیب سردار. و گفت: «چه ریشخند عجیبی!» اما مابلونگ را گفت که به دوربات باز گردد و نفرینش گفت فریاد زد: «نفرین بر مامورین تو باد! این تنها خواست من است. اینک شب از راه می‌رسد.»

آنگاه همچون باد از آنان گریخت. و الفها شگفت زده و متحیر مانده بودند که کدام جنون بر او مستولی گشته است: و از پی‌اش به راه افتادند. اما تورین به سرعت آنان را پشت سر گذاشت: و به کابد-ان-آراس آمد. و صدای خروش آب را شنید. و دید که جمله برگ‌ها خشکیده از درختان به زیر می‌افتند. و توگویی زمستان از راه رسیده است. پس شمشیرش را که تنها مایملک بازمانده بود از نیام بیرون کشید گفت: «درد بر تو گورتانگ! هیچ سرور و هیچ وفاداری نمی‌شناسی جز دستی که تو را به کار می‌برد. از هیچ خونی اکراه نداری. پس آیا جان تورین تودامبار را خواهی ستاند. آیا مرا در دم خواهی کشت؟»

و از تیغ طنین صدایی سرد در پاسخ بلند شد: «آری. خون تو را شادمان خواهم نوشید تا مگر خون به‌لگ اربابم را فراموش کنم. و خون براندبر را که به ناروا کشته شده. تو را در دم خواهم کشت.»

آنگاه تورین قبضه را روی زمین نهاد و خود را رو نک گورتانگ انداخت. و تیغ سیاه جان او را ستاند. اما مابلونگ و الفها از راه رسیدند و به هیئت گل‌ترونگ که بی‌جان افتاده بود. و به جسد تورین نگریستند و اندوهگین شدند: و آنگاه که آدمیان برآ تیل به آنجا آمدند و از دلایل جنون و مرگ تورین آگاه گشتند. مهوت ماندند: و مابلونگ از روی تلخ‌کامی گفت من نیز در دام تقدیر فرزندان هورین گرفتار آمده‌ام. و بدین‌سان با خیره‌ای خود کسی را که دوست می‌داشتم. کشته‌ام.»

آنگاه جنازه تورین را برداشتند و گورتانگ را شکسته یافتند. اما الفها و آدمیان هیزم بسیار گرد آوردند. و آتشی بزرگ ساختند. و از دها در آتش سوخت و خاکستر شد. تورین را آنجا که بر خاک افتاده بود در پشته‌ای بلند به خاک سپردند و تکه‌های گورتانگ را در کنارش نهادند. آنگاه که کارها به پایان رسید. الفها سوگ سرودی برای فرزندان هورین خواندند. و سنگ عظیم کبودرنگی بر فراز پشته نهادند که بر رویش به خط زونی دوربات نگاشته بود:

تورین تودامبار داگیر گل‌ترونگا

و نیز در زیر نوشته بود:

نیه‌نور نیل

اما نیه‌نور آنجا نبود. و هیچ‌گاه معلوم نگشت که آب‌های سرد تی گلین او را به کجا برد.